طبقه‌بندي نظريات استاد حسيني(ره) درباره اختيار

8 آبان 1396

عناوين طبقه‌بندي

‌‌‌

[تعريف اختيار 5](#_Toc497232848)

[سه احتمال در تعريف اختيار 5](#_Toc497232849)

[تعريف اختيار به امكان فعل و ترك؛ امكان اطاعت و عصيان 5](#_Toc497232850)

[تعريف اختيار به حاكميّت بر ربط 5](#_Toc497232851)

[تعريف اختيار به تعلق به ولايت؛ طلب تصرّف 6](#_Toc497232852)

[نسبت كيفيت در تعريف اختيار 6](#_Toc497232853)

[تعريف اختيار به نقيض كيفيت؛ سلب كيفيت‌هاي متعدّد 6](#_Toc497232854)

[تعريف اختيار به محصول كيفيت؛ اصل گرفتن كيفيت در اختيار 6](#_Toc497232855)

[تعريف اختيار به منشأ كيفيت؛ محصول بودن كيفيت براي اختيار 6](#_Toc497232856)

[تعريف شخص مختار به اختيار به علاوه كيفيت 6](#_Toc497232857)

[اختيار به عنوان اساس پيدايش نسبت‌ها و تناسبات عيني 6](#_Toc497232858)

[اصل بودن نظام ولايت در پيدايش و توسعه اختيار 7](#_Toc497232859)

[داراي اختيار بودن جميع مراتب ولايت 7](#_Toc497232860)

[قابل تعريف نبودن اختيار بدون تعريف فاعليت و ولايت 7](#_Toc497232861)

[ضرورت تعريف اختيار به نحو غيرتفويضي و غيرجبري 7](#_Toc497232862)

[اصل بودن اختيار در جهت‌گيري بشر 8](#_Toc497232863)

[تعريف اختيار به التعلّق بالولايه؛ تعلّق به ولايت 8](#_Toc497232864)

[تعريف اختيار به طلب نيابت و طلب تصرّف و تعلّق به ولايت 8](#_Toc497232865)

[قدرت بر طلب؛ نازل‌ترين تعريف براي اختيار 8](#_Toc497232866)

[تعريف اختيار به طلب ولايت و نيابت؛ طلب نيابت ملكوتي يا طلب نيابت حيواني 9](#_Toc497232867)

[تعريف اختيار به طلب تصرّف در ساير موجودات 9](#_Toc497232868)

[امكان تصرّف قدرت‌الطلب در عينيّات؛ به واسطه امداد شدن 9](#_Toc497232869)

[اختيار به معناي قدرت بر جعل و خلق 10](#_Toc497232870)

[تعريف شدن جبر در ذيل اختيار، در تعريف اختيار به طلب نيابت و خلافت 10](#_Toc497232871)

[محوريّت اختيار 10](#_Toc497232872)

[تنافي اختيار و عليت 10](#_Toc497232873)

[منافات اختيار با عليت تجريدي 10](#_Toc497232874)

[عدم منافات اختيار با عليت غيرتجريدي 13](#_Toc497232875)

[تنافي اختيار با اصالت ذات و كيفيت 16](#_Toc497232876)

[بروز هرج و مرج و بي‌قانوني در صورت نقيض بودن اختيار با كيفيت 16](#_Toc497232877)

[صحيح بودن احتمال محصول بودن كيفيت براي اختيار؛ اختيار موجود كيفيت 16](#_Toc497232878)

[عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي اصالت ماهيت؛ به دليل اصل بودن كيفيت در آن 16](#_Toc497232879)

[سازگار بودن عليّت و اصالت كيفيت (اصالت وجود و ماهيت) با جبر ساكن 16](#_Toc497232880)

[معلّل بودن فاعليت به معناي منتهي شدن خصوصيّت به ذات 17](#_Toc497232881)

[عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي اصالت وجود، به دليل نفي هر گونه دوئيّت 17](#_Toc497232882)

[عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي تركيبي اصالت ماهيت و اصالت وجود 17](#_Toc497232883)

[اعتراف آخوند خراساني بر ناسازگاري مباني فلسفي موجود با اختيار 18](#_Toc497232884)

[ناتواني اصالت ماهيت و وجود در تعريف جبر در حركت 18](#_Toc497232885)

[عدم امكان جمع منطقي ميان اصالت ماهيت و اصالت وجود با اختيار 18](#_Toc497232886)

[تلاش فلاسفه مسلمان براي جمع عرفي ميان اختيار و مبناي فلسفي خود، به دليل پذيرش تعبّدي اختيار 18](#_Toc497232887)

[ناتواني فلاسفه و متكلمين از پاسخ دادن به شبهه جبرآور بودن علم خداوند نسبت به اعمال اختياري بشر 19](#_Toc497232888)

[صحّت استناد به وجداني بودن اختيار، به عنوان دليل ذكر شده از سوي متكلمين در اثبات اختيار 19](#_Toc497232889)

[اصل بودن حكمت عملي نسبت به حكمت نظري؛ در اثبات وجداني اختيار 20](#_Toc497232890)

[حكومت حكمت عملي بر حكمت نظري، به دليل صحّت عقاب افعال نظري؛ مانند: مطالعه كتب ضلال 20](#_Toc497232891)

[مربوط بودن اختيار به حكمت عملي و ناسازگار بودن آن با حكمت نظري 21](#_Toc497232892)

[مربوط بودن اختيار به حكمت عملي؛ به دليل هم‌سنخ نبودن آن با ضرورت و امتناع منطقي 21](#_Toc497232893)

[تبعيّت ضرورت و امتناع از اختيار و عدم تبعيّت اختيار از ضرورت و امتناع 21](#_Toc497232894)

[تبعيت علم و آگاهي از اختيار 21](#_Toc497232895)

[نياز حصول تدريجي علم به اختيار 21](#_Toc497232896)

[تحقق اختيار همراه با علم اجمالي و متأخر بودن تبيين علم اجمالي نسبت به اختيار 22](#_Toc497232897)

[تبعيّت آگاهي از اختيار 22](#_Toc497232898)

[از شئون يكديگر بودن علم و اختيار و عدم انفكاك آن دو از هم 22](#_Toc497232899)

[بازگشت تمامي مفاهيم و نسبت‌ها به اختيار، بر مبناي تعريف اختيار به طلب نيابت و خلافت 23](#_Toc497232900)

[امكان رشد تمامي علوم و زياده و نقصان، به دليل حضور و تأثير جهت اختيار در آن‌ها 23](#_Toc497232901)

[نياز تكامل و رشد به اختيار 24](#_Toc497232902)

[نياز به پيامبر در ابلاغ و سرپرستي؛ در صورت وجود اختيار 24](#_Toc497232903)

[ضرورت وجود اختيار براي تحقق پرستش 24](#_Toc497232904)

[ضرورت اعطاي اختيار به مخلوق، در صورت خلق او به عنوان خليفه 24](#_Toc497232905)

[ادراك وجداني عدل و ظلم؛ دليل بر اختيار 24](#_Toc497232906)

[وجود ابتهاج و اضطراب؛ دليل بر اختيار 24](#_Toc497232907)

[محال بودن تغيير در وضعيّت جبر محض و تفويض محض 25](#_Toc497232908)

[ضرورت پيدايش فاعل‌هاي مختار براي اشتداد پرستش خداوند در قالب نظام 25](#_Toc497232909)

[محال بودن تغيير در وضعيّت جبر مطلق 25](#_Toc497232910)

[تعريف قرب الي الله به توسعه اختيار از طريق شكر منعم 25](#_Toc497232911)

[محال بودن تحقق حركت در صورت عدم وجود اختيار 25](#_Toc497232912)

[توسعه اختيار و افزايش آزادي و تقرّب، از طريق بهينه شرايط با اختيار نمودن جهت الهي 25](#_Toc497232913)

[قدرت انسان بر تغيير حالات و حساسيت‌هاي خود، به دليل ذاتي نبودن آن‌ها و تبعيّت از اراده و اختيار 26](#_Toc497232914)

[تعريف نور به اختيار؛ به عنوان هماهنگ‌كننده تعلّقات روحي 26](#_Toc497232915)

[اصل بودن اختيار در پيدايش قدرت و تحقّق كيفيّت 27](#_Toc497232916)

[تفاوت اختيار با انتخاب 27](#_Toc497232917)

[اختيار به معناي انتخاب جهت؛ پيش از تحقق آگاهي 27](#_Toc497232918)

[انتخاب به معناي سنجش دو راه موجود با يكديگر؛ پس از تحقق آگاهي 27](#_Toc497232919)

[محل نزاع نبودن «انتخاب» بين ماديون و الهيون؛ در دعواي جبر و اختيار 27](#_Toc497232920)

[متوجّه بودن نزاع جبر و اختيار به ريشه تحقق انتخاب؛ يعني منشأ داعي و طلب 28](#_Toc497232921)

[تفاوت انتخاب به معناي بهينه‌گزيني با اختيار به معناي حاكميّت بر جهت 28](#_Toc497232922)

[اختيار به معناي حاكميّت بر قانون و تفاوت اساسي آن با انتخاب 28](#_Toc497232923)

[انتخاب به معناي گزينش و شباهت آن به فعاليت نرم‌افزاري رايانه 28](#_Toc497232924)

[اصل بودن اختيار نسبت به انتخاب 29](#_Toc497232925)

[تفاوت اختيار با انتخاب و گزينش 29](#_Toc497232926)

[جريان انتخاب در لوازم ذات، در مقابل جريان داشتن اختيار فراتر از ذات و ذاتي 29](#_Toc497232927)

[تبعيت ماده و معادلات فيزيك از اختيار 29](#_Toc497232928)

[تبعيّت «اشعه» از اختيار انسان؛ به عنوان مبناي علم فيزيك در تشعشع، تموّج و تجسّد 29](#_Toc497232929)

[حضور اختيار انسان در سطح مولكولي، با توجه به تبعيّت اشعه از اختيار انسان 29](#_Toc497232930)

[جبري بودن تعريف اختيار در فلسفه‌هاي غربي؛ به دليل مادي معنا شدن آن، شبيه بهينه‌سازي نرم‌افزار رايانه 30](#_Toc497232931)

[تأثير اختيار در رابطه ميان مولكول و سلول، با توجه به دخالت اختيار در ساخت تئوري 30](#_Toc497232932)

[تعريف زيست‌شناسي و فيزيك حيات به فيزيك عملكرد اختيار 30](#_Toc497232933)

[فيزيك حيات به مثابه علم مطالعه قاعده‌مند و رياضي‌شده رفتار اختيار 30](#_Toc497232934)

[محدوديّت اختيار 30](#_Toc497232935)

[مطلق نبودن امداد براي قدرت‌الطلب و محدود بودن آن به مشيّت بالغه 30](#_Toc497232936)

[عدم امكان مخالفت اختيار با مراتب اشتداد عالم 31](#_Toc497232937)

[عدم امكان تناقض اختيارات در مراتب مختلف؛ با تعريف اختيار به طلب ولايت 31](#_Toc497232938)

[مقيّد بودن اختيار نسبت به مشيّت الهيه 31](#_Toc497232939)

[بازگشت اختيار به فاعليت تركيبي عبد و حضرت حق 32](#_Toc497232940)

[مقيّد و محدود بودن اختيار به شاء منصب بالاتر 32](#_Toc497232941)

[محدود شدن آزادي و اختيار در صورت كاهش حضور اختياري در بهينه 32](#_Toc497232942)

[ملحق شدن ساير اختيارها، در مسير توسعه اختيار 33](#_Toc497232943)

[مطلق نبودن حول و قوّه اختيار و محدود بودن نسبت به اختيار بالاتر 33](#_Toc497232944)

[نياز اختيار به بستر و زمينه براي ظهور و پيدايش 33](#_Toc497232945)

[سطوح اختيار 33](#_Toc497232946)

[قدرت‌الطلب؛ عنوان نازل‌ترين مرحله اختيار در شناخت‌شناسي 33](#_Toc497232947)

[تقسيم اختيار به سه طبقه: محوري، تصرّفي و تبعي 33](#_Toc497232948)

[اختصاص اختيار محوري به فاعليت حضرت حق و معصومين(ع) به عنوان اولياء نِعَم 34](#_Toc497232949)

[محوريّت اختيار حضرت حق در تكوين عالم 34](#_Toc497232950)

[محوريّت اختيار معصومين(ع) در تاريخ 34](#_Toc497232951)

[اختصاص اختيار تصرّفي به انسان و جامعه و اختيار تبعي به غيرانسان 34](#_Toc497232952)

[حضور اختيار يك انسان در اختيار ديگري، در جهت پيدايش موجودات تبعي 34](#_Toc497232953)

[سه عنصر «سرعت، دقت، تأثير» به عنوان شاخصه‌هاي توسعه اختيار در نظام كثرت اختيارات 35](#_Toc497232954)

متن فيش‌ها

# تعريف اختيار

##  سه احتمال در تعريف اختيار

###  تعريف اختيار به امكان فعل و ترك؛ امكان اطاعت و عصيان

براي اختيار سه معنا را ياد آور ميشويم اگر احتال ديگري به ذهن برادران مي‌آيد ياد آور شوند. 1- اختيار به معناي امكان فعل و ترك بعبارت ساده تر امكان اطاعت و عصيان و يك موجودي خلق شده باشد كه بتواند اطاعت كند و هم بتواند عصيان كند و غرض از اين بيان و تعبير هم مجوز ثواب و عقاب مي‌باشد دارتكليف درست كن باشد. [كد جلسه: 1488]

####  تعريف منطقي اختيار به: وجودي كه تحت ضرورت نسبت عمل نمي‌كند

اينكه بخواهيم خود اختيار را وجودا و موضوعا مورد تحليل قرار دهيم و حدّ و رسم و جنس و فصل آنرا بيان كنيم بايست بگوئيم «وجودي است كه تحت ضرورت نسبت عمل نمي‌كند.» حال آنكه وقتي ما به تمام كيفيات و موجودات مي‌رسيم آنها را موجوداتي مي‌دانيم كه تحت ضرورت و امتناع عمل مي‌كنند ولي زماني كه به جنس و فصل اختيار مي‌رسيم آنرا وجودي مي‌دانيم كه تحت ضرورت و امتناع عمل نمي‌كند. لذا بايست آنرا به عدم تعيّن در اثر و هويت، تعيين كرد. يعني «ماهو» آن، يك ماهو فعال و اثردار غير متعيّن است كه اگر به تعيّن و ضرورت و امتناع منجر شود ديگر اختيار نخواهد بود. لذا اگر خواستيم آنرا تحليل كنيم و به تعريف نحوه رفتار آن بپردازيم بايست به جبر علمي روي آوريم و از نسبتها و تناسبات سخن بگوئيم. اختيار، موضوعا داراي رفتاري است كه محكوم ضرورت و امتناع نيست. [كد جلسه: 3660]

####  تعريف اختيار به له أن يفعل و له أن لايفعل

اختيار هم چند تعريف برايش ذكر شده يكي اينكه له ان يفعل و له ان لايفعل، مي‌تواند انجام دهد و مي‌تواند انجام ندهد. بگوئيم اصلاً اين معناي اختيار نيست و معناي اينكه مي‌تواند انجام دهديا انجام ندهد بريك مفروضات قبلي استوار است. كه اول عالم خلق شده و يكي از موجودات آن هم موجود مختار است وبراي عالم يك حركت جبري فرض شده و در مورد اين موجود مختار گفته ايد مي‌تواند حركتش را انتخاب كند ودر پايان هم اگر آن كارهائي كه دستور داده اند انجام دهد پاداش خير خواهد داشت واگر انجام نداد عقاب مي‌شود [كد جلسه: 1493]

###  تعريف اختيار به حاكميّت بر ربط

2- احتال تعريف اختيار را بگوئيم حاكميت بر ربط در مقابل جبر همن جرايان در رابطه و ربط در اعلي ترين مرتبه ارتبط مخلوق به خالق از طريق علم به ضعف و فقر خودش ابتهاج به اعطاي خداوند متعال وكمال ابتهاج و افتخار را ملاحظه كند و بگوئيم چنين بهجتي بدون علم نمي‌شود يعني بايد نسبت به مادون خودش حاكم بر رابطه باشد هر چند خودش بنفشه تحت رابطه به وجود مي‌آيد حد آن تحت رابطه معين مي‌شود و تحت رابطه هم از بين مي‌رود بگوئيم بوجود آمدن عالم و آدم تحت يك قوانيني است و رشد وسعه اختيار انسان هم تحت رابطه است از بين رفتن اختيار و مرگ او هم تحت رابطه است كانه يك دايره كوچكي رسم كرده ايد كه در آن دايره اختيار است و در آن حاكميت بر رابطه است يك مرتبه كه نسبت به مادون حاكميت بر رابطه است اسم اين حكومت بررابطه را اختيار مي‌گذاريم بنابه اصالت رابطه و اين علاوه بر مجوز ثواب و عقاب بودن يك چيز ديگر را تمام مي‌كند وآن امكان ابتهاج و اتكا براي بنده نسبت به خالق است يعني معناي ثواب و عقاب معناي جديد ديگري پيدا مي‌كند. [كد جلسه: 1488]

###  تعريف اختيار به تعلق به ولايت؛ طلب تصرّف

3- معناي سوم اختيار بر اساس اصالت التعلق بالولايه است تعلق به ولايت يعني طلب مي‌كند تصرف را دارد نفس خودش و در مادون خودش و در نفس هم در جميع مراتب قلبي ذهني و حسي در نفس ادراك در نفس قدرت اختيار يعني خود قدرت تعلق و در مادون در اشياء طلب تصرف مي‌كند چه طلب تصرف ملكوتي باشد چه طلب تصرف حيواني باشد توضيح اين مطلب اين است كه طلب تصرف همان طلب پرستش است در مرتبه كاملتر براياولياي نعم يك معنا دارد كه بعدا بايد صحبت كنيم براي مردم متوسط يك معنا دارد و براي اشقيا هم يك معنا دارد خود اين طلب تصرف متصرف آن گاهي بستر است براي طاعت كانه چند موجود خلق شده است يكي آن شي تحت تصرف و يكي اين متصرف گاهي هم طلب تصرف به معناي طلب ايجاد است طلب مرتبه كاملتر از پرستش است طلب ايجاد كه در فصل آخر بايد بحث كنيم بستر ظل اشتداد ميشود لازمه شدت پرستش ايجاد بستر است توضيح بعدا مي‌دهيم [كد جلسه: 1488]

##  نسبت كيفيت در تعريف اختيار

###  تعريف اختيار به نقيض كيفيت؛ سلب كيفيت‌هاي متعدّد

در مقدمه بحث اختيار به نظر مي رسد بايد به اينكه معني اختيار چيست بپردازيم كه آيا اختيار به معني نقيض كيفيت است يعني هرجا اختيار هست به نقيض كيفيت تعريف مي شود. مثل مفهوم علوم كه با تحليل عقلي از طريق ملاحظه سلب و محدوديتهاي جزئي كه تا مرحله سلب كيفيت و سرانجام وجود آن ادامه پيدا مي كند شبيه اينرا نسبت به كيفيت عمل كنيم يعني با سلب كيفيتهاي متعدد آنرا نقيض كيفيت معرفي كنيم [كد جلسه: 1988]

###  تعريف اختيار به محصول كيفيت؛ اصل گرفتن كيفيت در اختيار

فرض ديگر اينكه در جهت عكس احتمال اول اختيار را محصول كيفيت بدانيم به اين معنا كه كيفيت را اصل و حاكم بگيريم و بگوئيم اختيار محصول كيفيت است [كد جلسه: 1988]

###  تعريف اختيار به منشأ كيفيت؛ محصول بودن كيفيت براي اختيار

فرض سوم هم اينكه بگوئيم كيفيت محصول اختيار است و اختيار منشأ كيفيت است. روشن است اگر اختيار منشأ كيفيت باشد نقيض اختيار نيست. منشأ پيدايش نقيض موضوع و محصول نيست بلكه رفعت و تقدم موضوعي دارد نه اينكه نقيض آن باشد. [كد جلسه: 1988]

###  تعريف شخص مختار به اختيار به علاوه كيفيت

مختار، اختيار بعلاوه كيفيت است. [كد جلسه: 3660]

###  اختيار به عنوان اساس پيدايش نسبت‌ها و تناسبات عيني

ما در نظر آخر قائل هستيم كه وجود اختيار، اساس هست بر پيدايش نسبت ها و تناسباتي كه مفاهيم، تابع آنها هستند. يعني پيدايش تناسبات عيني حسي، تابعي هست از تناسبات اختيارات و مشيت. نظام اختيارات هست كه نظام نسبت ها را تعريف مي‌كند، و نظام نسبت‌ها. متغيرها را. نظر ما نسبيتي است اسلامي. نه نسبيتي است مستقل از اعتقاد و اراده، هم در عالم توليد علم، هم در توليد معلوم. علم در اينجا ابزار براي اختيار مي‌شود. نسبيت تابعي هست از منزلت در نظام ولايت و مشيت. نه نسبيتي تابع قوانين رياضي خاصي است كه هيچ گونه تغييري در آن فرض نشود و آن ثابت باشد. نسبيت، تابع نظام مشيت مي‌شود. مشيت از مئيشت هاي شاء شما و اختيارات شما هست تا طبيعتاً اختيارات بالاتر از شما، تا مي‌رسد به مشيت بالغه مطلقه ربوبي. نظام اختيارات مي‌سازد نسبيت را. نه اينكه يك چيزهايي را درست مي‌كند با جنس و فصل مي‌گويد برو جواب بگير. نسبيت اختيارات هست در اينجا. در هيچ جايش، علوم نظري محض نيست. نسبيت اختيارات ضد نظرياتي هست كه توصيف صدرصدي در مرحله خود نظر مي‌كند. دوباره توصيف مي‌كنم. بزرگترين فرقش با آن نظريه. آنها ادراكات نظري محض در آن تعين قائل هستند. براي ما اختيار تعين قائل نيستيم. نسبيت را تا نظام اختيارات مي‌بريم. يعني فاعل واحد و جهت واحد. حاكم بودن غير از اينكه نظام قوانين ماهيت واحد باشد و حاكم باشد در دستگاه نظري و يا نظام ثابت، حاكم بر نسبيت باشد. ما تعريف حركت را به سكون نمي‌كنيم. [كد جلسه: 3960]

##  اصل بودن نظام ولايت در پيدايش و توسعه اختيار

نظام ولايت در «پيدايش» اختيار و «توسعه» آن اصل است. در بحث «ولايت اجتماعي» اصولاً بحث در اين باره نشد كه «دخالت در اختيار غير» خواهد بود. چون گفتيم اصولاً اختياري براي غير محق نمي‌شود و توسعه پيدا نمي‌كند، الا «در نظام ولايت» نظام ولايت اصل در پيدايش اختيار و توسعه اختيار است. ـ نظام ولايت تكويني اصل اختيار را مي‌سازد. نظام ولايت اجتماعي «توسعه در جريان رشد» را مي‌سازد. اصل پيدايش «توسعه اختيار» (چه اختيارات سياسي، يعني وزن و قدرت سياسي و چه وزن و قدرت مفاهيم فرهنگي يعني توسعه يافتگي مفاهيم فرهنگي به منزلتي كه قدرت حل مشكلات را داشته باشد و به بن بست نيفتند) به دنبال «ولايت» حاصل مي‌شود. از تولي «به ولايت است كه شما دوستان (بحمدالله) در اينجا متنسك به اصطلاحاتي نشديد كه مجبور شويد بگوييد «اسلام در امر اجراء، نظري ندارد»! [كد جلسه: 1773]

###  داراي اختيار بودن جميع مراتب ولايت

مخصوصاً بنا به تعريف خودمان مي‌گوييم تعلق به ولايت است، يعني جميع مراتب ولايت، اختيار دارند. ولي اگر گفتيد هر نحوه اين اختيار كند، اين در مجموع منحل است و منتجه را كه نگاه كنيم يك اختيار غالب بيشتر نيست، آيا اين سر از جبر در مي‌آورد كه بگوييم آن اختيار آمد اين را از بين برد؟ يا نه، يا شأن تعلق به ولايت موضوعاً به گونه اي است كه بتواند تصرف كند در خودش (اول) كيف تعلق را جايگاه آن را عوض كند و اين متاقض با اختيار و مشيت حضرت حق نيست، حال اگر براي شروع به بحث اختيار معنا كنيم « التعلق بالولايه» نهايت جميع مراتب ولايت، در نظام تعلق كه گفتيم مراتب ترتيبي و تبديلي وجود دارد و همه اشياء در يك رتبه نيستند و در عين حال كه ما به الاشتراك دارند، ما به الاختلاف هم دارند، [كد جلسه: 1487]

###  قابل تعريف نبودن اختيار بدون تعريف فاعليت و ولايت

«فاعليت» بدون «ولايت» قابل تعريف نيست و «اختيار» هم بدون «ولايت» قابل تعريف نيست [كد جلسه: 1773]

###  ضرورت تعريف اختيار به نحو غيرتفويضي و غيرجبري

يك اختيار حضرت حق د اريم كه به هر حال يك تعريفي (ولو به نحو اجمال تنزيه كنيم) هست كه طبيعتاً با اختيار در جميع مراتب كه ذكر مي‌كنيم از ولايت نبايد مغاير در بيايد يعني نمي‌توان گفت اختيار را به آن گونه توصيف مي‌كنيم كه نقيض و شكننده باشد نسبت به حضرت حق، يعني سر از تفويض در بياورد، حال سر از تفويض در آوردن باز تعريف در اصالت تعلق مي‌خواهد، يعني اينكه معناي تفويض اين معناي تفويض رامي دهد؟ يا اينكه در محدوده خاصي تفويض باشد اشكال ندارد؟ و حاق بحث اختيار هم ظاهراً همين است، چون يك محدوده بسيار كوچك رسم كنيد و يك دايره بسيار بزرگ ميلياردها كيلومتر شعاع آن باشد آن وقت يك دايره بسيار كوچك ولو يك ميليمتر شعاع آن باشد، در اين يك ميليمتر سئوال مي‌كنم مطلق است؟ و هيچ اختيار حضرت حق نيست؟ يا دو اختيار متناقض است؟ يعني همين يك ميليمتر را مي‌شكند؟ ظاهراً يكي از اشكالهاي جبر و تفويض همين است كه هر معنا و وجهي كه براي اختيار ذكر كنيد كه باز گشت كند اطلاق تفويض را در مرتبه‌اي (از مراتب) ولو بگوييد كه خودش اين اطلاق تفويض را خواسته است، اين سئوال عيناً همان گونه طرح مي‌شود كه كل را واگذار كنيد، يك موجبه جزئيه جزئيه مي‌تواند نقيض سالبه كلي باشد، اگر بنا باشد كه دو اختيار همديگر را بشكند و غلط باشد فرق نمي‌كند كه بگوييد كل را تفويض كرده يا بعض را يا يك مليمتر را، بنابراين تعريف بايد بگونه اي باشد كه بتواند چنين مطلبي را حل كند، كه نه اختيار مطلق از آن طرف بشود و از اين طرف هم مطلق نشود، وجود دوئيت در دو مرتبه (كيف به اينكه مي‌گوييد مراتب اختيار زياد است) و [كد جلسه: 1487]

###  اصل بودن اختيار در جهت‌گيري بشر

اختيار اصل در جهت است [كد جلسه: 2809]

##  تعريف اختيار به التعلّق بالولايه؛ تعلّق به ولايت

مخصوصاً بنا به تعريف خودمان مي‌گوييم تعلق به ولايت است، يعني جميع مراتب ولايت، اختيار دارند. ولي اگر گفتيد هر نحوه اين اختيار كند، اين در مجموع منحل است و منتجه را كه نگاه كنيم يك اختيار غالب بيشتر نيست، آيا اين سر از جبر در مي‌آورد كه بگوييم آن اختيار آمد اين را از بين برد؟ يا نه، يا شأن تعلق به ولايت موضوعاً به گونه اي است كه بتواند تصرف كند در خودش (اول) كيف تعلق را جايگاه آن را عوض كند و اين متاقض با اختيار و مشيت حضرت حق نيست، حال اگر براي شروع به بحث اختيار معنا كنيم « التعلق بالولايه» نهايت جميع مراتب ولايت، در نظام تعلق كه گفتيم مراتب ترتيبي و تبديلي وجود دارد و همه اشياء در يك رتبه نيستند و در عين حال كه ما به الاشتراك دارند، ما به الاختلاف هم دارند، [كد جلسه: 1487]

###  تعريف اختيار به طلب نيابت و طلب تصرّف و تعلّق به ولايت

اگر اختيار را به معناي طلب نيابت و طلب تصرف بدانيم يعني تعلق به نيابت معناي اختيار شد و تعلق به ولايت معناي اختيارشد, تعلق به جهت غائي متناسب با مراحل تركيب مختلف است و عالي ترين رتبه اي كه تعلق دارد از نظر كيفيت طلب نيابت است طلب خلافت است [كد جلسه: 1486]

###  قدرت بر طلب؛ نازل‌ترين تعريف براي اختيار

اختيار در نازل ترين مرحله اي كه كمتر از آن را نمي شود پذيرفت اين است كه شخص مختار قدرت طلب محض را دارا باشد بگونه اي طلب باشد( طلب هم كه در نازلترين مرحله طلب في الجمله مي شود) . [كد جلسه: 1351]

###  تعريف اختيار به طلب ولايت و نيابت؛ طلب نيابت ملكوتي يا طلب نيابت حيواني

بگوييم فرق اختيار (قوه) با ساير كيفيتها اين است كه طلب ولايت و نيابت است گرچه ساير قوه ها تعلق دارند، و طلب و تصرفي كه دارد به جميع اشكال مي‌تواند شكل بگيرد، يا طلب نيابت ملكوتي است يا طلب نيابت حيواني مي‌خواهد تصرف كند اما تصرف حيواني مي‌كند و حتي اشد از حيوانات است علي ايحال مي‌توان گفت اينها نقيض با مشيت است؟ يا طلب تصرف اول به خودش بر مي‌گردد و تصرف در خودش، كيف تصرف را عوض مي‌كند، كيف ملكوتي يا حيواني مي‌كند، [كد جلسه: 1487]

###  تعريف اختيار به طلب تصرّف در ساير موجودات

يك بيان ديگر از اختيار اين بود كه موجود مختار اصل است و بستر رشد او مخلوقات ديگر هستند و اختيار طلب تصرف در ساير موجودات است. حالا به او مي‌گويند در ملك مولا آنگونه كه صحيح نيست تصرف نكن بلكه تصرف صحيح بكن. اين شكل هم نزديك به شكل و بيان اول است فقط اين تفاوت را دارد كه در اولي مي‌گفتيد مي‌تواند فعل را انجام دهد و مي‌تواند ترك را انجام دهد و در اينجا اين توانائي را از او گرفته ‌ايد و مي‌گوئيد طلب مي‌كند كه بتواند تصرفي بكند. اختيار طلب التصرف است و درنهايت اين طلب التصرف دو شكل دارد. پس در اين مطلب به اولي شبيه است كه يك موجود مختار جداگانه است و موجودات غير مختار هم جداگانه هستند و تفاوتش با اولي اين است كه در اولي فاعليت بالاستقلال لحاظ شده بود و فقط بحث ارشاد مطرح است كه اگر چنين كردي پاداش مي‌بيني و اگر چنان كردي عقاب مي‌شود، اما معناي طلب التصرف اين است كه خودش فاعليت ندارد و فاعليتش بعداً با افاضه و امداد الهي واقع مي‌شود كلاً نمد هولا و هولا اگر مقداريكه در مشيت صحيح باشد كه امداد شود اين موجود آن قدرت آن يفعل را پيدا مي‌كند و به مقداري هم كه متناسب با مشيت نباشد امداد نشده وبه او عطا نمي‌شود، بسياري از ظالمان دنيا خيلي چيز ها خواسته‌اند تلاش هم زياد كرده‌اند ولكن موفق به انجام آن كار ندشده اند، خيلي از صالحين هم تلاش كرده اند و لكن مشيت بر اين نبوده است مثال ظاهر اين، وجود مبارك سيد الموحدين صلوات الله عليه است كه در جنگ صفين رفتند تا ظلم را نابود كنند و فرمودند من كمرم را محكم مي‌بندم وبراي جنگ حركت مي‌كنم ويفعل الله بعد ذلك من يشاء هر چه خدا خواست اگر خواست پيروزي و اگر نخواست ما وظيفه خودمان را انجام داده ايم به اصطلاح خودمان انجام تكليف بشود. يك مطلب ديگر اينكه بستر بعد از طلب خلق مي‌شود طلب التصرف نيست بلكه طلب پرستش است. اگر منظور شما استحاله عليت نباشد يك فرض اين است كه وقتي دو راهي را به خودش مي‌سپارند و حتماً در يك رتبه اي به خود او مي‌سپارند نهايت در اين اختياري كه تناسبات تعلق ايجاب مي‌كند چه نحوه اختياري را ايجاب مي‌كند؟ تعاريف مختلفي را ابتدا عرض مي‌كنيم تا ببينيم كدام تعريف متناسب با اصالت تعلق است، تعريف اول اثر موجود مختار بر غير مختار كاملاً دست خود اوست مي‌تواند از نظر اصالت تعلق اثر فعل را به خودش بر گرداند. مي‌تواند او موثر شود و غير مختار هم از اختيار او متاثر بشود دايره اش را مي‌توان از اين هم وسيعتر كرد و گفت و مختارهاي ديگر هم به نسبت از اختيار او متاثر شود، يك موجود مختار را مي‌كشد و پس از كشتن ديگر آن فرد اختيار ندارد، مي‌تواند مستقلاً بر غير اثر بگذارد، [كد جلسه: 1493]

###  امكان تصرّف قدرت‌الطلب در عينيّات؛ به واسطه امداد شدن

اين طلب در يك مرتبه امداد مي شود و قدرت وسيع تري پيدا مي كند در مرتبه بعد باز بيشتر يعني هر چقدر كه امداد شود در نظام حسااسيتهاي قلبي، ذهني و ادراكات حسي طلب جريان پيدا مي كن د تا شخص در ادراكات متوجه مطلب مي شود و از آنجا در رفتار هم امداد مي شود و دست وپاي او همانگونه كه او مي خواهد به حركت در مي آيد. تا آنجا كه قادر مي شود در عينيات تصرف كرده و آثار و خواص آنهارا تغيير دهد. [كد جلسه: 1351]

###  اختيار به معناي قدرت بر جعل و خلق

يك مفرض هم اينست كه اختيار را موجب كيفيت بگيريد. يعني نه تنها خدا هست كه مي تواند جعا كند و شمشه را ايجاد نمايد، بلكه همه عباد هم و هركسي در منزلت خودش مي تواند جعل كند. اختيار يعني قدرت ايجاد يعني اختيار به خودش و به توسعه اختيار تعريف مي شود. اختيار مي تواند اختيار را افزايش يا كاهش دهد. كاهش و زياده و نقصان هم به كيف معني نمي شود، بلكه به بود و نبود خود اختيار معني مي شود. [كد جلسه: 1988

###  تعريف شدن جبر در ذيل اختيار، در تعريف اختيار به طلب نيابت و خلافت

اگر ما گفتيم اختيار منزلتاً موجب پيدايش كيفيت و موجب پيدايش جبر است، ديگر منزلتي نيست كه همعرض با جبر باشد تا بتوان آن را با جبر و ضدش بسنجيم. يعني اگر گفتيم اختيار اين شخص با اختيار فرد ديگر در ارتباط قرار مي گيرند و كيفيت كه معناي جبر است پيدا مي شود. و در ارتباط هم كه اين سئوال كه «آيا اختيار و جبر متضادين هستند يا متعاضدين» منتفي است. پس تعريف در اينجا اختيار به جبر تعريف نشده، جبر به اختيار تعريف مي شود ولي اختيار به جبر تعريف نمي شود. چون اختيار به اختيار توسعه يافته تر كه از جنس خودش هست (يعني اختيار) تعريف مي شود. جبر برآمده از تقوم اختيارها به هم تولي و ولايت اختيار ماست. كه ظاهراً بنا به اين معني، امر بين الامرين خيلي بهتر معين مي شود. يعني نه اختيار را ماهيتاً نسبت اطلاق به آن مي دهيم كه معني تفويض باشد چون در اختيار را شرط ولايت و تولي مي كنيم. و اين ولايت و تولي منشأ اين نمي شود كه كيفيتي حاكم بر آن شود كه منشأ جبر گردد. بلكه اختيار به اختيار توسعه يافته تريري تعريف مي شود (يعني اختيار در نظام) و اختيار در نظام و اختيار افراد هرگز از قبيل ضدين نيستند. اختيار افراد قابل تعريف نيستند مگر در نظام. [كد جلسه: 1989]

# محوريّت اختيار

##  تنافي اختيار و عليت

###  منافات اختيار با عليت تجريدي

####  ناسازگاري عليّت تجريدي با علم، تغيير و تغاير

در مورد هماهنگي اصل عليت با ساير مفاهيم در دستگاه منطق صوري نيز اين نقض را فرمود كه اولا اصل عليت به هيچ وجه با اختيار وثانيا با علم و تغيير و تغاير قابل جمع نيست تغيير هم عبارت است از جريان حد اوليه در ربط تبديلي يا به تعبير ديگر عليت در ربط تبديلي است واصل عليت تجريدي قدرت تفسير و معنايش اين است كه ما نمي‌توانيم جريان حد اوليه را در كثرت تبديلي تفسير كنيم ومعناي اين مطلب چنين است كه ما نمي‌توانيم عليت را تفسير كنيم چون عليت چيزي جز جريان حد اوليه دركثرتها اعم از كثرات تبديلي وترتيبي نيست. مطلب قبلي عدم قدرت تفسير حد اوليه نسبت به تغيير بود و اينجا مي‌فرمائيد بازگشت آن به اين است كه عليت هم در آن دستگاه نمي-تواند تغيير را تفسير كند بنابراين تغاير را هم نمي‌تواند تفسير كند. [كد جلسه: 1490]

####  ناسازگاري عليّت انتزاعي با مسأله تغيير و تدريج

تدريج با عليت انتزاعي نمي‌سازد اگر تدريجي نشد يعني با همه خصوصياتش خلق شده و فاقد خصوصيات رتبه دوم است. متدرج است يعني خودش است يا دومي است كدام خلق شده است در اين عالم خلق شده نه آن عالم يكساله خلق شده نه پنجاه ساله و لذا تغيير و تغاير هم نقض مي‌شود [كد جلسه: 1489]

####  تناقض اختيار و عليّت در صورت مطلق و تجريدي تعريف كردن آن‌ها

بحث به اينجا ختم شد كه معناي كلمات مثل اختيار و عليت تا بر اساس دستگاه خاص نباشد نمي‌توان گفت كه آيا معاضدند يا مناقض، سازگاري يا ناسازگاري عليت و اختيار بازگشت آن به نحوه تعبير و تفسير از آن دارد، اگر هر دو را مطلق بگيريد و تجريدي حتماً متناقض هستند، چون عليت مي‌گويد بايد طبق قانون عليت بشود و سالب اختيار است، اختيار هم مي‌گويد بايد داراي قدرت فعل و ترك باشد و ناقض عليت [كد جلسه: 1487]

####  ناسازگاري عليّت تجريدي با تمامي تعاريف اختيار

هر كدام از اين مراتب اختيار كه با سه تعريف اشاره شد با عليت به معناي تجريدي سازگار نيست چه بگوئيد طلب تصرف است اشكال مي‌شود چرايكعده طلب تصرف اينگونه وعده اي طلب تصرف آنگونه اي چه بگوئي طلب پرستش است بازه مان اشكال مي‌شود نچرا عده اي اينگونه و عده اي آنگونه و چه بگوئيم طلب علم حاكميت بررابطه اشكال مي‌شود چرا يكي سبيل علم را مي‌پيمايد و يكي سبيل جهل را يكي سبيل عقل است و يكي سبيل جهل و چه بگوئيد ثواب و عقاب كه اولين معنا بود كه چرا را؟ يكي سبيل عقل است و يكي سبيل جهل و چه بگوئيد ثواب و عقاب كه اولين معنا بود كه چرا له ان يفعل و له ان لا يفعل سر آن چيست كه اختيار متناقض با عليت است عليت مي‌گويد فعل از قبيل اثر است و اثر بدون علت معنا ندارد كه يجاد شود يا علت را بخواهيم به علت الحلل منتهي كنيم چرا گردن اين بنده بيچراه بيفتد يا مي‌گوئيد گردن خود اين فرد است كاري نداريد كه بگوئيد فطرت او اقتضا آن تلائتم به بدن و خوبي دارد اين فرد طلب كرده اين كيف از پرستش و توفيق ثواب يا غيره ار هر كدام را كه بگوئيد اگر دو طرف داشته باشد دو طرف با علتي نمي‌سازد عليت را نمي‌توانيم بگوئيم مي‌شود انجام بگيرد مي‌شود انجام بگيرد مي‌شود انجام بگيرد مي‌شود انجام نگيرد چون معلول تخلف از علت ندارد اگر بگوئيد معلول تخلف از علت دارد همه دستگاه برهان بهم مي‌ريزد حتي نفسش بحث هم بهم مي‌ريزد خود اين بحث را وقتي مي‌خواهيم بيك جايي برسانيم خود آن زير سوال مي‌رود بايد عليت جاري باشد اگر عليت جاري است علم بع معناي يك اثر وجودي علت مي‌خواهد از علت خودش هم تخلف نكرده است پس بنابراين عليت در باب منطق صوري مغاير با حاكميت بر رابطه يا قدرت فعل و ترك است هر فرضي قدرت حل اختيار را ندارد در جلسه گذشته صحبت شد كه خواص ماهيت كه علتي تحت آن عمل مي‌كند اگر بخود ماهيت برگردد اينجا هم مي‌گوئيم كه يك وجودي هست كه اقتضا طبليعي آن اينگونه است كه بدين شكل عمل كند عمل اختياري و اگر به جهل حضرت جن برگردانيد مي‌گوئيم چرا مختلف خلق فرمود مي‌گوئيد لازمه نظام است مي‌گوئيم اختيار هم لازمه نظام است معناي آن اين است كه ماهيت هاي كگوچك را برديد در يك ماهيت بزرگ به نظام و مي‌گوئيد لازمه آن نظام بزرگ اختلاف در ماهيتهاست مي‌گوئيم لازمه آن ماهيتها اين است كه در آن اختيار هم باشد چنين قوه اي باشد اگر گفتتيد لازمه نظام عليت را نمي‌شكند اگر جبر باشد اشكال مي‌شود اگر موضوع بحث علتي نظام است نظام در يك زمان و يا تدريجي الحصول بودن آن مي‌گوئيم اين تدريجي چرا تخلف معلول از علت كه محال است و علت همه ممكنات تا قيامت و غير ذالك در همه احوال هستو اگر قرار است من شصت سال عمر كنم الان كه 45 سال دارم شصت ساله هستم يا 45 ساله سال كسي نمي‌تواند بگويد كه الان در سن شصت سالگي هستيد و عبادت و عصيان همه در سن شصت سالگي واقع شده قبول مي‌كند كه نماز فردا صبح را نخوانديم و رفع تكليف نماز فردا صبح از ما نشده بچه يك ساله و جوان بيست ساله اين تدريجا بيست سال مي‌شود در سن يكسالگي نمي‌توان گفت كه الان بيست ساله است ما وجود خارجي او ار ميگوئيم وجود علمي و غيره را كار نداريم وجود خارجي بچه يكساله بيست ساله است يا يكساله اگر كسي بگويد طفل در سن بيست سالگي از ما در متولد شده تدريج را چكار مي‌كنيد؟ [كد جلسه: 1488]

####  عدم امكان تعريف حركت در صورت تجريدي دانستن عليّت

اينگونه عليت حركت را هم معنا نمي‌تواند بكند آن عليت عليت تجريدي وقتي حركت راخواست معنا كند در چندين جا به بن بست رسيد يكي درباره دو امر متوالي يكي درباره مكان اينجا از شئون همان مطلب است نه رتبه و مرتبه اشيار را مي‌تواند ملاحظه كند چون قبلا مكان را نتوانسته بود ملاحظه كند در بحث اصالت تعلق تمام شد كه عليت تجريدي نمي‌تواند زمان و مكان را بيان كند چگونه مي‌خواهد اختيار را كه هم از نظر ترتيب رتبتا بالاتر و هم از جريان تبديل متصرف در زمان مسلما نمي‌تواند تفسير كند يعني همن نقضي كه قدم قبل ما وارد كرديمهمان نقض است كه اينجا وارد شده است چيز جديد نيست نقض برزمان و مكان در مرتبه اختيار نسبت هب مخراتب مادون كه مرتبه ولايت است و زمان تصرفش واقع شده است و بهمان برهان كه زمان و مكان را گفتيم مي‌خواهيم بحث اختيار را تمام كنيم انشاالله و بعبارت ديگر پايه اين بحث همان بحث اصالت تعلق است بهمين دليل است كه مي‌گوئيم تعريف ما در آنجا قدرت دارد كه تعريف دراينجا را هم تمام كند البته نقضهائي را كه اينجا به علت كرديم همه تطبيق بشود يعني تعريف اثباتي از اختيار رابنابر اصالت تعلق بيان كنيم و مشا هم نقضايي را كه آنجا حذف شده و گفتيم در بحث اختيرا ببينيم آيا هماهنگي بين تعاريف آنجا و بحث اختيار هست يعني عليتي به شكل ديگري كه در اصالت تعلق بيان مي‌شود اين عليت به اين شكل قدرت تعريف اينها را دارد يانه؟ [كد جلسه: 1488]

####  ناسازگاري ذاتي اختيار با عليّت و جريان نسبت و تناسب

اصولا نفس اختيار ذاتا با نسبت و تناسب و قهري بودن و جريان عليّت يا دليليّت سازگار نيست چرا كه اختيار بمعناي امكان‌الصرف است كه عملا مانع ضرورت نسبت مي‌شود. وجود اختيار، حاكم بر وجود نسبت است. طبعا وقتي كه اين امر از لوازم اصلي اصل هستي محسوب شد قبل از هر چيز دستگاه نسبت و تناسب منطقي به هم مي‌خورد لذا بايست موضوع اختيار، از موضوعات عقل نظري كه از خود هستي گرفته مي‌شود نباشد. با اين وصف اذعانا للنّسبه، ضرورت نسبت، قطعيّت جريان بلادليليّت و اصل بودن جريان عليّت با اين امر سازگار نخواهد بود. در اين حال خود نمي‌تواند جزء لوازم هستي باشد چرا كه خروج موضوعي از محكوميت تحت نسبت دارد. اصولا نسبت و تناسب، با اختيار مغايرت دارد. اختيار وجودا به نسبت قهري منتهي نمي‌شود و اين با اختيارات و انتخابات و كيفيت اختيار متفاوت است چرا كه كيف اختيار اساسا پر از تناسب است بلكه منظور اصل اختيار است كه بابد ديد آيا منتهي به ضرورت مي‌شود يا خير؟ قطعا اگر منتهي به ضرورت نسبت شد ديگر اختيار نخواهد بود. پس اصل اختيار موضوعا - و نه كيفيت اختيار مثل خوردن آب يا چاي يا اخذ اين جهت يا آن جهت - منظور نظر ماست. حال فرقي نمي‌كند كه اين كيف، در مرتبه تعيّنش باشد يا در مرتبه اصل جهت. اما معناي اصل اختيار، حكومت بر ضرورت نسبت يا عدم اين ضرورت است. [كد جلسه: 3660]

####  متناقض بودن عليّت و اختيار با يكديگر

هركدام ديگري را نقض مي كنند و تقريض نقض اين است كه به حكم عليت، فاعليت بايد معلل به علت باشد به حكم اختيار نبايد فاعليت معلل به علت باشد. اين نفي كه براي فعل بشر و رابطه اش با ذات انسان است به حكم عليت مي وان گفتكه در صغري هر فعل انسان داراي خصوصيتي است و در كبري هر خصوصيتي به ذي خصوصيت منتهي مي شود بعد در نتيجه مي گوئيم خصوصيت فعل به ذات منتهي مي شود اگر اين را جدا جدا كنيم يم توان گفت خود فعل خصوصيتي دارد كه اين خصوصيت به ذات فعل بر مي گردد يا مي توان گفت فعل داراي خصوصيت است هر خصوصيتي به صاحب خصوصيت بر مي گردد پس خصوصيت فعل به خود فعل بر يم گردد بعد مي گوئيم خود فعل هم خصوصيت فاعل است و هر صاحب خصوصيتي خصوصيتش به ذات منتهي شده به فاعل فعل بر مي گردد و بعد اين خصوصيت با ذات فاعل ارتباط پيدا مي كند، بهرحال چه اينها را مع كنيم و دريك قياس بيان كنيم و چه تقسيم كنيم خصوصيت فعل بايد با ذات فاعل ارتباط يابد از لوازم آثار ذات است به حكم عليت است و معناي وجداني بودنش همين است كه وجداني است كه اختيار نيست [كد جلسه: 1510]

####  عدم امكان تفسير عليّت در صورت قائل شدن به اختيار

به هرحال اگر عليت بايد مفسر هر چيزي باشد مفسر اين مطلب نيست و اگر مفسر اين قسمت نباشد بايد حدي كه بتواند مفسر باشد تعيين كند و تفسير از هدو ارائه دهد بديهي است كه اگر اختيار را هم به عنوان حد اوليه و اين وجدان را وجدان اصلي قرار دهيم بناببه بياني كه ذكر مي كنند ديگر نمي توانيد عليت را تفسير كنيد. [كد جلسه: 1510]

####  عدم امكان تعريف اختيار تحت عليّت، به دليل منتهي شدن تمام افعال به واجب تعالي

آنها اختيار را به اختيار در فعل، اختيار در مقدمات، و اختيار در داعي يعني انگيزه تقسيم مي نمايند، بعد مي گويند منتهي شدن آن به جبر عيبي ندارد، هرچند در اواسط آن اختيار هست. شبيه كاري كه علوم حسي موجود در تعريف قدرت انتخاب مي نمايند و مي گويند منتهي شدن اختيار به قوانين ماده هرچند در آن سطح نفي اختيار مي شود عيبي ندارد، ولي در مرتبه نازل آن تخلف پذيري هست. مصداق تخلف پذيري در مورد دو اتومبيل مشابه كه هر دو طبق يك قانون كار مي كنند و در دو جاده مشابه حركت مي كنند به اين است كه فرمان يكي مي كشد و ديگري نمي كشد. يا فرمان يكي بيشتر و يكي كمتر مي كشد. و اين را معناي اختيار مي دانند، از بين چند چيز بهينه كردن: بهترين نوع بهينه كردن يعني موفقترين و ضعيفترين بهينه كردن يعني بهينه اي كه قدرت جمع بندي نهائي اش ضعيف باشد تخلف پذيري اش زياد باشد. يك دسته زيادي از آنها اختيار را بين مخلوق و خالق تفسير مي كنند (مثلاً مي گويند آيا جبر و استقلال فاعل را مي شود ملاحظه كرد؟ يعني آيا شما چيز از خودتان مستقل از حضرت حق داريد و بعد به اينجا مي رسند كه هر فعلي معلولي است كه منتسب به علت است. يعني دليل و برهان امكان و وجوب اثبات مي كند كه فعل شما ممكن است و چون ممكن است به واجب بازگشتي كند شما هم كه واجب نيستيد و لذا هر فعلي كه از شما صادر مي شود از واجب تعالي صادر شده است مي پرسيد اين فعل، فعل بد است. مي گويند فعل بد باي منزلت بد است نه براي شخص. سپس مي گويند يكي از كثرتها اين فعل است. در عدم تلائم و تلائمش هم صحبت است كه آيا ناهماهنگ با قرب است يا خير؟ در جواب مي گويند قرب كه محقق است، هماهنگي با قرب يعني چه؟ و در كثرت هم اين فعل ضرورت دارد. اين يك قول است كه مي توان گفت در اينجالت موضوعاً شما يك اختيار وجود دارد و آن هم اختيار واجب تعالي است و ضمناً خوبي و بدي هم ديگر بي معنا مي شود يكي از دلائلي كه قائل به اين نظر بود مي گفت حضرت ابراهيم تادباً به خداوند گفت «و اذا مرضت فهو يشفين» درهمه مقدمات قبلش وقتي حضرت با خدا در قرآن صحبت مي كند مي گويد تو مرا رزق داديف تو مرا ... اما در اينجا ديگر (از روي ادب) نمي گويد تو مرا مريض مي كني و تو مرا شفا مي دهي بلكه مي گويد وقتي من مريض مي شوم تو مرا شفا مي دهي ولكن حقيقت مطلب اين است كه او هم مرض و هم شفا مي دهد. حال اگر بخواهيم اين مقال را بپذيريم و جلو برويم معنايش اين است كه اذا عصيت نيست كه تو مرا ببخشي و اصلاً موضوع عصيان هم نيست از دريچه تنگ نظر ما عصيان ديده مي شود ولكن لازمه عالم كثرت است ولي همين كثرتها هم تجلي است و در مرتبه كل صحيح است متكلمين هم سعي كرده اند ايندو را جمع بكند به اين معنا كه از يك سو ممكن بودن همه افعال و از سوي ديگر انتساب نداشتن آنها به واجب تعالي را اثبات كنند يعني خيلي سعي كرده اند مسئوليت و فاعليت را با ممكن بودين جمع كنند. [كد جلسه: 1989]

###  عدم منافات اختيار با عليت غيرتجريدي

####  عدم منافات اختيار به معناي طلب ولايت با عليّت

طبيعي است اگر بحث عليت را (نه به معناي جريان تعلق در يك وحدت و كثرت كه دائم التزايد به طرف حضرت حق است) تجريدي بگيريم، اشكال باقي است، ولي اگر گفتيم عليت در هر جا يك نوع حكم مي‌كند متناسب با همان جا، و معناي عليت چيزي جز جريان تعلق نيست، در نظام وحدت و كثرت كه دائم التزايد به طرف مقصد است وقوع اين جريان چيزي جز عليت نيست، آن وقت لزوماً اختيار با عليت درگير نمي‌شود چون عليت نسبت به طلب الولايه غير از عليت نسبت به ساير چيزها است، عليت در طلب الولايه اين است كه ولايت محقق بشود به خودعليت، نحوه تعلق آن اگر تعلق بالولايه باشد با نحوه تعلق اشياء كه تعلق بالولايه نيست، بلكه تعلق تحت ولايت هستند فرق دارد آنها بايد تحت قانون وحدت و كثرت خاص خودشان حركت كنند و اين جايگاهش در وحدت و كثرت، رتبه واحد را دارد، رتبه تصرف را دارد نه رتبه تكثر، اگر در جايگاه وحدت تركيبي قرار بگيرد نسبت به آنها حكم ربط را پيدا مي‌كند حال اگر جريان تعلق را متناسب با طلب ولايت بتوانيم لحاظ كنيم، در اين صورت طلب از اين شيء باشد كه قدرت طلب را دارد ولي تحقق طلب در نفس خود به دست غير باشد، تحقق تصرف و ولايت در نفس خودش منوط به غير باشد. كيف به اينكه در مراتب مختلف علم و همه رفتارهاي ذهني و قلبي و عيني، آيا اينجا هم مي‌توان گفت جبر است؟ يا ما بين جبر و تفيض است؟ يعني به عبارت اخري حين التحقق صحيح نيست بگوييم وحدت تركيبي بين طلب و تحقق است، آنچه محقق است وحدت تركيبي بين طلب و افاضه است، يعني افاضه شده است آن گونه كه اين طلب كرده است، حال سفارش دهنده اين باشد و خداوند متعال افاضه كند خارج از مشيت افاضه نمي‌كند، پس نسبت بين طلب و مشيت تحقق پيدا مي‌كند، نمي‌تواند داشته باشد چون طلب ولايت است، طلب ولايت يك طرف آن تصرف در مادون است و يك طرف آن تولي به ولايت مافوق است ولو دارد نبي مرتبه هستي باشد ( كمي دقت كنيد مرتبه سهل آن را) يك وقت نبي اكرم(ص) تصرف در موجودات مي‌كند طبيعي است كه تصرف ايشان همان گونه است كه خداوند متعال مي‌خواهد، اينگونه نيست كه متضاد با خواست خداوند باشد، اينجا اختيار و طلبي كه هست تبعيت و تولي آن به ربوبيت مطلق الهيه محرز است، به اندازه سعه اي كه خداوند عطا فرموده به نبي اكرم(ص) ايشان تولي به ربوبيت الهيه دارد. [كد جلسه: 1487]

####  ضرورت وجود رابطه عليّت به معنايي غيرتجريدي و غيرانتزاعي

فعل اختيار بعدالاختيار حتما علت مي‌خواهد اگر گفتيد طلب الولايه با نقيض آن فرق دارد مي‌گوئيد گوجه فرنگي خاصيت گوجه فرنگي را دارد اختيار هم خاصيت خودش را دارد اگر گفتيم خاصيت اختيار مثل خاصيت سيب است اگر اختيار خلق شد اختيار است خاصيت خودش را دارد نقض آن اين استكه انبيا معجزه مي‌كردند اين قول يك اشكال ديگر دارد مضافا بر قول انبيا وجدان مطلبكه كيسف نفساني اول با كيف نفساني دوم متضاد است ودوئيت را داخل نفس مي‌برد و نفس را دو پاره مي‌كند كانه آدميزاد يكي قائل به اختياراست و يك جا قائل به جبر در عين حال كه يك آدم هست و سوال ديگري كه طرح مي‌شود اين است كه فرضا جبري است در جبر گفتن راست و دروغ قطعا باطل است راست و دروغ مساوي است در عنوان خارجي است در عنوان ذهني است خارج از حقيقت اشيار راست و دروغي نمي‌مانديك پله بالاتر درست و غلط هم نمي‌ماند در جبر بنابه حكم عليت هم اينگونه است جدلا از خود عليت استفاده مي‌كنيم كه نه راست و دروغع مي‌ماند و صحيح و غلط و بالاتر نه حق و باطل و لغويت چيزي جز اين نيست اگر گفتيد حق و باطل نمي‌ماند خلقت لغو ميشود اگر گفتيد چني است ظلم و عدل نمي‌ماندهيچ چيز روي هيچ چيز بند نيست مي‌گوئيم اختلاف آثار هم از بين مي‌رود يعني نه فقط تغيير و سير طرف غايت باطل است تغاير هم باطل است و اين با خود عليت نمي‌سازد يعني درون متناقض بودن عليت اثبات مي‌شود البته عليت تجريدي راست و دروعغ بودن مشخص است مثل خواص اشيا اگر يكي باطل است يكي حق و در مورد يكي سلوك خوب كن و ديگري خير مي‌گويم اينگونه نيست بالا مي‌گويم اينگونه نيست بالارت مي‌گويم اينها مساوي هستند همانگونه كه نسبت هب عليت مساوي هستند نسبت به آثار هم مساوي هستند اختلاف آثار براي چه؟ بنابراين علتي خودش خودش را نفض مي‌كند. اگر گفتيد خلقت لغو شد و تغييراتي از بين رفت و اشكالي ندارد مي‌گويم اختلاف خاصيت براي چه مي‌گوئيد براي اينكه نظام باشد مي‌گويم خير اگر نباشد عدل و ظلم مساوي باشد نظام و عدم نظام هم مساوي است. عليتي كه شما ذكر مي‌كنيد از قبيل عليتي است كه بين موجودات غير ولي مي‌تواند باشد در غير آن محال است محقق شود لذا مي‌گوئيد خداوند متعال از موضوع بحث خارج است لذا به احد طرفين نقيض مجبوريد قائل شويد يا مي‌گوئيد خداي متعال خارج از بحث عليت است يا وقتي بحث مي‌كنيد مي‌گوئيد صفات است و ذات و در چيز ديگري گير مي‌كنيد يعني آنجا چطور مي‌گوئيد عيبي ندارد بساطت را بگونه ديگر است كه با تفرق فعل سازگار است اين نحوه نحوهايي كه مي‌گوئيد از ضيق قدرت تعريف عليت است مي‌خواهيد هم تنزيه كنيد هم نميتوانيد خارج ار انكار كنيد مجبوريد قيد بزنيد اين عدم قدرت مشمول عليت است كه شما را آنگونه مي‌كند و اين انحصار به ذات باري تعالي ندارد نسبت به نماينده او هم همينگونه است قدرت تفسير ندارد چون ميدان تفسير چنين علتيي محدوده به اموري است كه تحت جبر عمل مي‌كنند كه بعد رد خواهيم كرد كه آنجا را هم تعيين نميتواندبكند. [كد جلسه: 1488]

####  سازگار بودن عليّت و اصالت كيفيت (اصالت وجود و ماهيت) با جبر ساكن

جبر يعني حرت در يك كيفيت و اگر معناي ديگري غير از اين بتوان براي جبر كرد عيبي ندارد، جبر يعني محكوميت و تبعيت محض ... جبر تعريفي جز كيفيت و ذات ندارد به عبارتي ديگر گاهي مي گوئيم اين خاصيت اين شيء است و نمي شود كاري كرد و اين مي شود جبري. حالا چه در انسان باشد يا غيره مي توانيد بگوئيد آب مجبور است حجم و وزن مخصوصش چنين است و جنان هم عمل مي كند. يعني عمل كردن و محكوميت تحت رابطه اي يا جرياني تحت يك قانون كه تخلف ناپذير است. همان چيزي را كه مي گويند لايختلف و لايتخلف و الي آخر. اصالت كيفيت جز اين نمي تواند باشد. مطلب همين است كه شما مفهوم جبر و اختيار را بر چه اساس مي خواهيد تمام كنيد؟ مسلم اين كه دستگاه اصالت عليت و كيفيت و ماهيت جبر را خوب مي توانند توضيح دهند. [كد جلسه: 1988]

####  تعريف شدن عليّت و چرايي به نسبت اختيارات با يكديگر، در تعريف اختيار به طلب نيابت

در خود بحث علت اگر علت به اختيار تعريف بشود آيا چرائي در مورد آن صدق نمي كند، اگر گفتيم مبدأ پيدايش امور به نظام اختيارات برمي گردد آنگاه شما مي توانيد بگوييد كه چرايي هايي كه از مرتبه نازلتر سئوال مي شود مثل تولي تبعي شكل آن شكل عليتي است ولي اگر چرايي تصرفي باشد يا محوري باشد شكل آن شكل اختياري است و اين هم طبيعي است كه همان چيزي را كه تبعي مي گيريد براي سطح بالاتر تصرفي است. فعل اگر تبعي باشد چرائي به خود تابع برنمي گردد بلكه به حاكم برمي گردد اما اگر از موضع تصرفي باشد چرائي به فاعل بر مي‌گردد. يعني تولي و ولايت توضيح مرتبه اول اختيار است و حد اولين فاعليت به تولي و ولايت است. چرائي عليتي اصلاً نداريد مگر در تبعي كه در آنجا هم از بالا تصرفي است، بعبارت ديگر هر چرائي عليتي منتهي به چرائي محاكمه اي مي شود. [كد جلسه: 1989]

####  معلّل بودن فاعليت به معناي منتهي شدن خصوصيّت به ذات

هركدام ديگري را نقض مي كنند و تقريض نقض اين است كه به حكم عليت، فاعليت بايد معلل به علت باشد به حكم اختيار نبايد فاعليت معلل به علت باشد. اين نفي كه براي فعل بشر و رابطه اش با ذات انسان است به حكم عليت مي وان گفتكه در صغري هر فعل انسان داراي خصوصيتي است و در كبري هر خصوصيتي به ذي خصوصيت منتهي مي شود بعد در نتيجه مي گوئيم خصوصيت فعل به ذات منتهي مي شود اگر اين را جدا جدا كنيم يم توان گفت خود فعل خصوصيتي دارد كه اين خصوصيت به ذات فعل بر مي گردد يا مي توان گفت فعل داراي خصوصيت است هر خصوصيتي به صاحب خصوصيت بر مي گردد پس خصوصيت فعل به خود فعل بر يم گردد بعد مي گوئيم خود فعل هم خصوصيت فاعل است و هر صاحب خصوصيتي خصوصيتش به ذات منتهي شده به فاعل فعل بر مي گردد و بعد اين خصوصيت با ذات فاعل ارتباط پيدا مي كند، بهرحال چه اينها را مع كنيم و دريك قياس بيان كنيم و چه تقسيم كنيم خصوصيت فعل بايد با ذات فاعل ارتباط يابد از لوازم آثار ذات است به حكم عليت است و معناي وجداني بودنش همين است كه وجداني است كه اختيار نيست [كد جلسه: 1510]

##  تنافي اختيار با اصالت ذات و كيفيت

###  بروز هرج و مرج و بي‌قانوني در صورت نقيض بودن اختيار با كيفيت

به نظر مي رسد اگر اختيار را نقيض كيفيت (در هر مرتبه و به هر نسبت كه فرض شود) بگيريم به همان نسبت هرج و مرج را پذيرفته ايم. هرج و مرج نقيض ضابطه و كيفيت است، هرج و مرج يعني بي قانوني و عدم تقليد. اين عدم تقيد را هم در رفتار انسان و هم در اشياء مي توان تصور كرد. يك شيء را فرض كنيد كه هيج خاصيتي درا مقيداً نتوان از آن انتظار داشت ( حالا اين چيز در خارج باشد يا نباشد ما كاري به آن نداريم مثل مفهوم عدم) لذا همانطور يكه جبر (به معني حاكميت كيفيت بر اختيار و اينكه اختيار محصول كيفيت باشد) نمي تواند در تعريف اختيار اصل باشد. هرج و مرج و بي قاعدگي هم نمي تواند در تعريف اختيار اصل باشد [كد جلسه: 1988]

###  صحيح بودن احتمال محصول بودن كيفيت براي اختيار؛ اختيار موجود كيفيت

ما مي گوئيم كيفيت محصول اخيتار است به اين معنا كه اختيار موجد كيفيت است و لذا بوسيله كيفيت تعريف نمي شود بلكه بوسيله خودش بايد تعريف شود و اگر بخواهد تعريف به خودش بوشد بايد براي خودش فرض زياده و نقصان بكنيم و زياده و نقصان، خودش را با خودش بسنجيم تا امكان تميز شيء بوسيله خودش پيدا بشود چون اگر بخواهيم شيئ را بوسيله خودش تميز دهيم و نه با غير خودش بايد چيزي از خدش فرض بشود كه زائد بر ذاتش هم نباشد بلكه عين ذاتش باشد. اگر بخواهيم عين ذات چيزي را فرض كنيم بايد دو مرتبه خود او را ملاحظه كنيم و مرتبه را هم بعنوان يك كيفيت اصل قرار ندهيم بلكه آنرا به تبع آن ذات ملاحظه كنيم و مرتبه را هم بعنوان يك كيفيت اثل قرار ندهيم بلكه آنرا به تبع آن ذات ملاحظه كنيم و بسنجيم. اين شدني است براي اينكه چنين كاري بكنيم بايد اختيار را با توسعه اختيار يا تضييق اختيار بشناسيم در اينصورت لازم هست كه اختيار را موجب بگيريم براي هر چيزي كه هست كه غايت آن ايجاد خود توسعه اختيار باشد. بنظر مي رسد كه اين مطلب يكدسته بسيار زيادي از سوالاتي را كه در بحث جبر و اختيار طرح مي شود را خود بخود، موضوعاً نفي مي‌كند [كد جلسه: 1988]

###  عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي اصالت ماهيت؛ به دليل اصل بودن كيفيت در آن

بر اساس اصالت ماهيت يا همان اصالت كيفيت، اختيار قابليت تعريف ندارد بنابر فرمايشي هم كه از مرحوم آخوند نقل مي شود «ما جعل الله مشمشه مشمشه» خدا قرار نداده زردآلو را زردآلو بلكه او را ايجاد كرده است يعني كيفيت قراردادني نيست. بلكه مي شود وجود به آن داد و يا نداد. كيفيت خصوصيات ذاتي خودش را دارد. «والذاتي لا يعلل و لا يتخلف» اين نظريه اصالت ماهيت قدرت بيان اختيار را ندارد و اهمال و اجمال را كه بگوئيم «لهو ان يفعل و لهو ان لا يفعل» اينرا يك تصور و تخيل مي دانند مي گويند هر ذاتي متناسب با خودش عمل خواهد كرد و فعلش هم اثر اوست و اختيار نيست [كد جلسه: 1988]

###  سازگار بودن عليّت و اصالت كيفيت (اصالت وجود و ماهيت) با جبر ساكن

جبر يعني حرت در يك كيفيت و اگر معناي ديگري غير از اين بتوان براي جبر كرد عيبي ندارد، جبر يعني محكوميت و تبعيت محض ... جبر تعريفي جز كيفيت و ذات ندارد به عبارتي ديگر گاهي مي گوئيم اين خاصيت اين شيء است و نمي شود كاري كرد و اين مي شود جبري. حالا چه در انسان باشد يا غيره مي توانيد بگوئيد آب مجبور است حجم و وزن مخصوصش چنين است و جنان هم عمل مي كند. يعني عمل كردن و محكوميت تحت رابطه اي يا جرياني تحت يك قانون كه تخلف ناپذير است. همان چيزي را كه مي گويند لايختلف و لايتخلف و الي آخر. اصالت كيفيت جز اين نمي تواند باشد. مطلب همين است كه شما مفهوم جبر و اختيار را بر چه اساس مي خواهيد تمام كنيد؟ مسلم اين كه دستگاه اصالت عليت و كيفيت و ماهيت جبر را خوب مي توانند توضيح دهند. [كد جلسه: 1988]

###  معلّل بودن فاعليت به معناي منتهي شدن خصوصيّت به ذات

هركدام ديگري را نقض مي كنند و تقريض نقض اين است كه به حكم عليت، فاعليت بايد معلل به علت باشد به حكم اختيار نبايد فاعليت معلل به علت باشد. اين نفي كه براي فعل بشر و رابطه اش با ذات انسان است به حكم عليت مي وان گفتكه در صغري هر فعل انسان داراي خصوصيتي است و در كبري هر خصوصيتي به ذي خصوصيت منتهي مي شود بعد در نتيجه مي گوئيم خصوصيت فعل به ذات منتهي مي شود اگر اين را جدا جدا كنيم يم توان گفت خود فعل خصوصيتي دارد كه اين خصوصيت به ذات فعل بر مي گردد يا مي توان گفت فعل داراي خصوصيت است هر خصوصيتي به صاحب خصوصيت بر مي گردد پس خصوصيت فعل به خود فعل بر يم گردد بعد مي گوئيم خود فعل هم خصوصيت فاعل است و هر صاحب خصوصيتي خصوصيتش به ذات منتهي شده به فاعل فعل بر مي گردد و بعد اين خصوصيت با ذات فاعل ارتباط پيدا مي كند، بهرحال چه اينها را مع كنيم و دريك قياس بيان كنيم و چه تقسيم كنيم خصوصيت فعل بايد با ذات فاعل ارتباط يابد از لوازم آثار ذات است به حكم عليت است و معناي وجداني بودنش همين است كه وجداني است كه اختيار نيست [كد جلسه: 1510]

###  عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي اصالت وجود، به دليل نفي هر گونه دوئيّت

اما بنابر قول اصالت وجود بازهم اگر وجود را شأن براي مشيت بالغه بگيريم و معلل كردن آنرا هم فقط به تجلي و چلوه هاي ذات بدانيم در اين هم اختيار قابل توصيف نيست. هرچند به معناي اصالت كيفيت نيست ولي بازهم به معني فاعليتي هم كه ما ذكر مي كنيم نيست. شأن هم كه بدانند، شأن تبعيت از ذي شان دارد واختيار علي فرض اينكه مفهوماً اثبات بشود، مصداقاً فقط يك مختار است مثل وجود كه يك وجود داريم كه مستوعب و فراگير است، وحدت دارد و همه را مي پوشاند. اينجا هم يك اختيار داريد و اختيار و جبر موضوعاً برطرف مي شود چون طرح كيفيت و نبود كيفيت براي تعدد است نه براي وحدت و آنها بنابر بحث اگر براي وجود وحدت قائل بشوند طرح هرگونه دوئيت مفروضي از بين مي رود از جمله طرح مفهوم جبر و اختيار. يك نيست كه فرض او داشته باشد واحد يك وجود را بحث نمي كنند بلكه وحدت و احديت وجود را بحث مي كنند. صورت مسئله راهم بنحوه اي خط مي زنند كه تعريضي براي اختيار داده نمي وشد كه بنابراين قول دوم (اگر كسي بپذيرد) تكليف و مسائلي نظير آن همه اش بايد به تجلي بازگردد. خود تكليف كردن يك بعد تجلي هست تجلياتي كه تعددشان هم عين وحدتشان است و حدتشان هم عين تعددشان هست يعني بي تفسيري تجلي. براي اينكه اگر مجلي، تجلي و متجلي به تجلي سه امر باشند، خودش با وحدت سازگار نيست. اگر بحث از وحدت باشد نه جير و نه اختيار هيچكدام تفسير ندارد و هيچ دوئيتي نمي تواند لحاظ شود، مگر دوئيت اعتباري (و همراه با آن وحدت حقيقتي). [كد جلسه: 1988]

###  عدم امكان تعريف اختيار بر مبناي تركيبي اصالت ماهيت و اصالت وجود

مرحله سوم اين است كه بخواهيم هر دو اينها را به نحو تاليف يمتشابك قرار دهيم. اين مرحله هم با تعريف اختيار سازگار نيست زيرا مفهوم اختيار را كه توصيف مي كنيد عدم تكليف را به معناي نقيض فرض مي كنيد و آنطرفش، كيفيت هم به معناي حد و قاعده است و بد يك نسبتي از اين و نسبتي از آن را ملاحظه مي كنيد و محصول اينها مي گيريد. [كد جلسه: 1988]

###  اعتراف آخوند خراساني بر ناسازگاري مباني فلسفي موجود با اختيار

اصولاً بر اين اساس انسان اختيار ندارد. آخوند سلب مي كند. اينكه مي گويد قلم اينجا كه رسيد شكست، چون مي داند كه اين با تكليف سازگار نيست. اول صحبت مي كند و مي گويد: كه آيا اگر اختيار نباشد، جهنمي ها جهنم مي روند؟ بعد مي گويد بله، چون ذاتشان هم جهنمي است و بعد هم به روايت «السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه» و سپس هم مي گويد آتش هم چيزي است كه سازگار با ذات آن كار است و ثمره عمل خودش هم هست و خدا هم چيزي به او ظلم نكرده است و او را آورده است و او هم فعل آتشي انجام مي دهد و به آتش هم مي رسد، كمال او هم در اين است كه به آتش برسد و حتي عده اي ديگر از آقايان مي گويند در آتش هم منعم است و لذت مي برد، همانگونه كه بهشتي ها در بهشت منعم هستند. حتي خيلي از متكلمين كه قبلاً قائل به اصالت وجود نبوده اند بسيار سعي كرده اند كه اين لوازم را نفي كنند، خيلي از افراد هم به راحتي اقرار كرده اند، كه اين بحثي نيست كه بتوان آن را با دليل شناخت و اثولاً بايد آن را رها نمود و از آن بحث ننمود. لازمه منطقي اصالت وجود و مهيت نارسائي در تعريف اختيار است. [كد جلسه: 1988]

###  ناتواني اصالت ماهيت و وجود در تعريف جبر در حركت

ولي سئوال مهم اين كه آيا جبر را در حركت هم مي توانند توضيح دهند يا فقط جبر در كيفيت و ايستادن است؟ به هر حال جبر را توضيح مي دهند. ممكن است آخر كار بگوئيم جبر را هم نمي توانند توضيح دهند چون اصالت كيفيت در نهايت خصوصيات متعدد دارد يا خير؟ نسبت آنها باهم چيست؟ تا برسانيم به صفر و بگوئيم تعريف كامل در مورد خود جبر هم نمي تواند بدهد. [كد جلسه: 1988]

###  عدم امكان جمع منطقي ميان اصالت ماهيت و اصالت وجود با اختيار

مي توان قائل شوند برخلاف مبناي منطقي فلسفي اشان. يعني بگويند ما از نظر فلسفي تعريفي براي اختيار نداريم و چون متدين هستيم قائل به اختيار مي شويم، بدون اين كه بگوئيم اصالت ماهيت متكلف بيان آن است. دوم مي توانند بگويند چون قائل به اختيار مي شويم و از طرفي قائل به اصالت وجود يا ماهيت هستيم يك نحوه تلفيق عرفي (نه منطقي) در آن بكنند. يعني يك مقدار تسامح در مبناي فلسفي و قدري تسامح در دقت نظر در شرع كنند و تلفيق عرفي بسازند و بگويند له ان يفعل و لايفعل و تقسيمان تكويني و تشريعي و امثال ذلك هم بكنند. اينها همه اش جنبه هاي عرفي است و هيچكدام جمع منطقي كه آن اصالت را بتوانند جاري كنند نيست پس يك بحث درباره خود مفهوم است كه منطقاض چه مي شود يا اگر تلفيق كنند چه چيزهايي مي توانند بگويند و يك بحث اين كه چه چيزهائي گفتند؟يعني شان خيي مايه هاي فلسفي را بيشتر گرفتند و تسامح عرفي را هم كنار زدند و قائل به يك نحوه جبر شدند و بعضي هم يك نحوه اختيار تا يك نحوه تفويض مطلق (كه بنا به قول آنها اختيار مي شود) همين تفويض مطلق يا واگذاري را هم تعريف دقيق اش را نمي توانيد از اصالت ماهيت بدست بياوريد. البته در جمع عرفي بين جبر و تفويض يا جبر و اختيار و لاجبر ولا تفويض و .. زياد هم سعي كردند و انصافاً درگيري اعتقاد با مباني فلسفي موجب سعي زياد شده است. به هر حال تعريف منطقي مفهوم اختيار را بايد بدست آورد، حالا خودئ اين كه آيا اختيار عين تفويض است؟ يا اين كه تفويض مفي مطلق شده اختيار است؟ يا اين كه يعني واگذاري به نحوه مطلق كجا هست؟ مفهوم واگذاري چيست؟ تا بگويم مطلقش چيست؟ مراتب و مصديق مختلفش چيست؟ يكي هم معناي قئل شدن و جمع عرفي تنظيم كردن كه نسبت به دستگاه فلسفي پيدا نمي كند بلكه نسبت به شخص پيدا مي كند. [كد جلسه: 1988]

###  تلاش فلاسفه مسلمان براي جمع عرفي ميان اختيار و مبناي فلسفي خود، به دليل پذيرش تعبّدي اختيار

مي توان قائل شوند برخلاف مبناي منطقي فلسفي اشان. يعني بگويند ما از نظر فلسفي تعريفي براي اختيار نداريم و چون متدين هستيم قائل به اختيار مي شويم، بدون اين كه بگوئيم اصالت ماهيت متكلف بيان آن است. دوم مي توانند بگويند چون قائل به اختيار مي شويم و از طرفي قائل به اصالت وجود يا ماهيت هستيم يك نحوه تلفيق عرفي (نه منطقي) در آن بكنند. يعني يك مقدار تسامح در مبناي فلسفي و قدري تسامح در دقت نظر در شرع كنند و تلفيق عرفي بسازند و بگويند له ان يفعل و لايفعل و تقسيمان تكويني و تشريعي و امثال ذلك هم بكنند. اينها همه اش جنبه هاي عرفي است و هيچكدام جمع منطقي كه آن اصالت را بتوانند جاري كنند نيست پس يك بحث درباره خود مفهوم است كه منطقاض چه مي شود يا اگر تلفيق كنند چه چيزهايي مي توانند بگويند و يك بحث اين كه چه چيزهائي گفتند؟يعني شان خيي مايه هاي فلسفي را بيشتر گرفتند و تسامح عرفي را هم كنار زدند و قائل به يك نحوه جبر شدند و بعضي هم يك نحوه اختيار تا يك نحوه تفويض مطلق (كه بنا به قول آنها اختيار مي شود) همين تفويض مطلق يا واگذاري را هم تعريف دقيق اش را نمي توانيد از اصالت ماهيت بدست بياوريد. البته در جمع عرفي بين جبر و تفويض يا جبر و اختيار و لاجبر ولا تفويض و .. زياد هم سعي كردند و انصافاً درگيري اعتقاد با مباني فلسفي موجب سعي زياد شده است. به هر حال تعريف منطقي مفهوم اختيار را بايد بدست آورد، حالا خودئ اين كه آيا اختيار عين تفويض است؟ يا اين كه تفويض مفي مطلق شده اختيار است؟ يا اين كه يعني واگذاري به نحوه مطلق كجا هست؟ مفهوم واگذاري چيست؟ تا بگويم مطلقش چيست؟ مراتب و مصديق مختلفش چيست؟ يكي هم معناي قئل شدن و جمع عرفي تنظيم كردن كه نسبت به دستگاه فلسفي پيدا نمي كند بلكه نسبت به شخص پيدا مي كند. [كد جلسه: 1988]

###  ناتواني فلاسفه و متكلمين از پاسخ دادن به شبهه جبرآور بودن علم خداوند نسبت به اعمال اختياري بشر

نظر ديگري هم هست كه بر طبق آن شبه جبر و تعويض را از راه عليت (امكان وحدوث) يا امكان و جواب طرح نمي كنند بلكه يك بحثي را راجع به جبر و علم خداوند دارند و مي گويند يا خصوصيتي در من هست (براي من ماهيتي تصور مي كنند) كه اين خصوصيت به فعل خاصي الزام آور است كه علم داشتن به اين صحيح است و يا خصوصيتي نيست كه ملزمه باشد كه براين دوتا اشكال وارد است يك اشكالش اين است كه فعل بلا علت ممتنع است و اشكال دوم هم اينكه علم نيست به چيزي كه علتش وجود ندارد (علم به معلول) چگونه ممكن است؟ بله متكلمين به اشكال علم اينطور جواب مي دهند كه علم خداي متعال از قبيل علوم ما نيست به اين معنا كه علم ما يا از طريق دلالت اني و يا دلالت لمي به امور مي رسد، يا از ريشه به ثمرات و يا از ثمرات به ريشه هست اما علم خدا از اين قبيل نيست و چون علمش از اين قبيل نيست و احاطه به ماكان و مايكون دارد چنين اشكالي وارد نيست. البته اين اشكال را فلاسفه كه آن قول را قبول دارند بر خودشان وارد نمي بينند و مي گويند شما پاسخ اشكل ما را تفسير نكرديد بكله گفتيد يك پيزي هست كه نه ما مي دانيم و نه تو و تنها ادعائي در مقابل حرف ما كرده ايد اما متكلمين نظرشان اين است كه خير ما پاسخ داديم ما منزه مي كنيم او را از همه صفات مخلوق از جمله صفات مخلوق، علم و قدرت مخلوق است. علم و قدرت مخلوق نمي تواند مبيين علم و قدرت خالق باشد. بايد همين را هم تنزيه كنيد. پس نه در فاعليتش كه معناي قدرتيش هست و نه در آگاهيش كه معني علميش هست در هيچكدام علم و قدرت مخلوق نمي تواند وسيله توصيف براي علم و قدرت خالق قرار بگيرد. البته وسيله اثبات مي تواند واقع بوشد يعني مي تواند بگويد نمي شود خالق شما علم نداشته بباشد و شما علم داشته باشيد، شما از كجا آورده ايد اين وسيله اثبات است ولي وسيله اثباتي است كه اجمال مطلب را تمام مي كند نه اينكه قدرت توصيف و تبيين را دارد. [كد جلسه: 1989]

###  صحّت استناد به وجداني بودن اختيار، به عنوان دليل ذكر شده از سوي متكلمين در اثبات اختيار

متكلمين همه چنين مي گويند كه اختيار وجداني همه است يعني بديهي عملي است. بديهي عقلي مثل الكل اعظم من الجرء تا خود هستي. يعني هر كسي هر برهاني را هرجا اقامه مي كند نسبت هست و نيست در آن مي دهد. و در هر سطح فكري، اين كه مي خواهد هست و نيست را اثبات كنند يعني واسطه در اثبات همه قضايا هست. مي گويند اگر همه بشر واسطه در اثبات همه قضايايش را بخواهيم نمي شود بديهي نباشد. مورد اتفاق عقلي هست. عين همين را متكلمين در باب اختيار مي گويند. يعني مسئول بودن يعني حق اين كه از كسي سوال كنند چرا؟ اين كه كليه خوب ها و بديها در فرض چرا هست. اگرچرا را خط بزنيد حسن و قبح عملي رها مي شود. شما بلند مي شويد ليوان آب بخوريد مي گويند چرا؟ مي گوئيد تشنه ام. علت ذكر كردن براي كار و كاري را انجام دادن و مسئول شدن در برابر چيزي. اگر فرض اين باشد كه بدون اختيار آب خورديد ديگر گفتن چرا رفتيد بي معناست. اگر براي من (در حكمت عملي) وجداني نباشد كه آدم مي تواند صبر كند و آب نخورد مي تواند آب بخورد. اگر فرض مطلق بودن جبر شود وجدان عمومي بشر كه مبناي حكمت عملي هست تعطيل مي شود. از بديهيات اوليه حكمت عملي (عين فرض براي عدل و ظلم) وجود اختيار است. چون اختيار فرض دارد خوبي، بدي، مسئوليت هم فرض دارد. پس از بداهت هست تر اختيار هست و وجداني است. حالا گاهي تكيه بر بداهت عقلي و عملي مي كنيم و گاهي خير، چيزي را كه مي گوييد بديهي عقل عقلي است هرچند عقل نظري تنواند آن را جواب دهد. از بديهيات عقل نظري شروع كنيم كه عليت ضرورتش هست. واز بديهيات عقل نظري كه شروع كنيد مي گويند اختيار از نظر عقلي نمي شود. چون عليت با آن معارض است ولي از بديهيات عقل عملي اگر آغاز كنيد همه بشر متفق بر وجود اختيار هستند. حد اوليه شان دو حد هست. يك حد، حد عقل نظري و يك حد، حد عقل عملي. تعريف به حد نظري بر نمي دارد. حالا اگر بگوييم تعريف بردار هست و مي توان تحليل فلسفي كرد و برهان هم اثبات كرد ولي نه بعنوان چيزي فوق آن. تحت حد نيست بلكه مبدأ پيدايش حد است. و در فلسفه اصالت عمل هم اگر از هر راه برويد و اين را تمام نكنيد نمي توانيد محدث حادثه باشيد. كنترل حوادث منوط به اين است كه حكمت عملي حاكم بر دستگاه عقلي شده و نه بالعكس. [كد جلسه: 1989]

###  اصل بودن حكمت عملي نسبت به حكمت نظري؛ در اثبات وجداني اختيار

لذا ما حد اثبات صانع را هم تولي به ولايت الله. تولي قطعي است براي هم مراتب در يك مرتبه سير صعودي و ديگري تنازل حيواني و اين كه تولي هست و تحت جاذبه اي هستيد مساله اي نظري نيست بلكه حدي است كه همه امور نظري را اثبات مي كند. و مبنا قرار دادن حكمت عملي هم بمعناي اصالت عمل بر اگماتيسم در جزئيت نيست. عمل گرئي است كه منتهي بر گرايش ربوبيت الهي مي شود و نهايتش گرايش به موجب همه عوالم ايجاد يعني پرستش خالق. خلق، فعل و پرستش خالق اشكالي ندارد و مشكلات عمل هم حل مي شود. ولي اثبات از شئون پرسش است، نه مقدم بر آن. يعني اثبات صانع يك عبادتي و دعوتي و فعلي است نه اين كه به اثبات ما وجود خالق تحققاً ثابت مي شود. كه اگر ما اثبات نكنيم مطلب ثابت نباشد. بلكه يكي از مراتب عبادت است حتي براي نفس خود آدم. پس اگر مي خواهيد جامعه را نظم دهيم و رهبري كنيم و توسعه دهيم و ... براي توسعه عبادت. همه اش فعل و مقاصد افعال را بيان كرديد. در مبادي اش بايد حكمت عملي اصل باشد و لذا اختيار در تعريف همه امور نظري حد قرار مي گيرد. يعني ايمان در حقيقت نحو فعلي است كه هيچكس نمي تواند تركش كند ولي كيفش مختلف است. كيف عاليه كه باور، باور ملكوتي باشد يا اينكه حيواني باشد منهاي مطلق باور مساوي است با منهاي مطلق جاذبه اي يعني هيچ چيز را نمي توان منع كرد. اينكه برگردانيم به بديهي و اگر گفتيد بديهيات عملي هم مي توانند اصل بشوند آنوقت اگر به بديهيات عملي برگردد اين به خودش برگشته است و اختيار به نفس تعريف شده است. بداهت يعني آشكاري، آشكاري خودش فعلي است و اينجوري نيست كه فعل نباشد بلكه حاصل فعل است حالا در اينجا صحبت اين است كه اگر ما فاعليت يا اختيار را در اينجا حد قرار دهيم در اين صورت آيا مي توانيم بگوئيم كه به كيفيتي بديهي تعريف مي شود يا اينكه اين خروج از حد بودن است، بداهت را بايد نحوه كر برابر مي گيريد. [كد جلسه: 1989]

###  حكومت حكمت عملي بر حكمت نظري، به دليل صحّت عقاب افعال نظري؛ مانند: مطالعه كتب ضلال

ما مي گوئيم حكمت عملي بر حكمت نظري حكومت دارد و لذا مي توان كسي را كه اهل شبه است مكافات كرد و چنين كس نمي تواند بگويد اين عمل عقلاً براي من پيدا شده است. نه عملاً، مي گوديد شما كتب ظلال را نخوانيد يعني فعل ذهني تحت قدرت شماست. اگر فعل ذهني به تبع روابط علي و معلولي خودش زنجير وار مي آمد مثل يك چيزي كه در اختيار شما نيست اصلاً محاكمه بردار نبود، در حاليكه شما مي گوئيد فعل ذهني محاكمه بردار است، يعني فعل ديگري سابق بر فعل ذهن است، يعني اراده است و اينها از شئون آن هستند فلان شخص چون در فكر جدل رفته به يك بيماري خاص گرفتار شده است، يعني محاكمات شرع براي گناهان قلبي و ذهني متناسب با محاكماتي است كه براي گناهان جوارحي دارد. براي مثال اگر شخصي قائل به جبر و تفويض يا الحاد شود و بگويد ذهن من طبق عليت به اينجا رسيده است از او پذيرفته نبست فاعل محوري رحمت حضرت حق است و هرگز دعوت به طرف باطل نمي كند يعني عليت باطل به گونه اي نيست كه شما تبعيت جبري پيدا كنيد. [كد جلسه: 1989]

###  مربوط بودن اختيار به حكمت عملي و ناسازگار بودن آن با حكمت نظري

اصولا نفس اختيار ذاتا با نسبت و تناسب و قهري بودن و جريان عليّت يا دليليّت سازگار نيست چرا كه اختيار بمعناي امكان‌الصرف است كه عملا مانع ضرورت نسبت مي‌شود. وجود اختيار، حاكم بر وجود نسبت است. طبعا وقتي كه اين امر از لوازم اصلي اصل هستي محسوب شد قبل از هر چيز دستگاه نسبت و تناسب منطقي به هم مي‌خورد لذا بايست موضوع اختيار، از موضوعات عقل نظري كه از خود هستي گرفته مي‌شود نباشد. با اين وصف اذعانا للنّسبه، ضرورت نسبت، قطعيّت جريان بلادليليّت و اصل بودن جريان عليّت با اين امر سازگار نخواهد بود. در اين حال خود نمي‌تواند جزء لوازم هستي باشد چرا كه خروج موضوعي از محكوميت تحت نسبت دارد. اصولا نسبت و تناسب، با اختيار مغايرت دارد. اختيار وجودا به نسبت قهري منتهي نمي‌شود و اين با اختيارات و انتخابات و كيفيت اختيار متفاوت است چرا كه كيف اختيار اساسا پر از تناسب است بلكه منظور اصل اختيار است كه بابد ديد آيا منتهي به ضرورت مي‌شود يا خير؟ قطعا اگر منتهي به ضرورت نسبت شد ديگر اختيار نخواهد بود. پس اصل اختيار موضوعا - و نه كيفيت اختيار مثل خوردن آب يا چاي يا اخذ اين جهت يا آن جهت - منظور نظر ماست. حال فرقي نمي‌كند كه اين كيف، در مرتبه تعيّنش باشد يا در مرتبه اصل جهت. اما معناي اصل اختيار، حكومت بر ضرورت نسبت يا عدم اين ضرورت است. [كد جلسه: 3660]

###  مربوط بودن اختيار به حكمت عملي؛ به دليل هم‌سنخ نبودن آن با ضرورت و امتناع منطقي

بحث «اختيار» همواره بين «امكان و ايجاد» است اما بحث «ضرورت منطقي» همواره بحث «ضرورت و امتناع» است. [كد جلسه: 3660]

###  تبعيّت ضرورت و امتناع از اختيار و عدم تبعيّت اختيار از ضرورت و امتناع

اين حكومت بر نسبت و تناسب در يك سطح مادون، عدم تعيّن نسبت و تناسب انجام گرفته به ضرورت و امتناع عقلي نسبت به اصل وجودش مي‌باشد. يعني اختيار، بين ضرورت و امتناع فعل آن با اصل هستي آن، فاصل شده است لذا اگر اختيار كرد ضرورت دارد و اگر اختيار نكرد ضرورتي ندارد. بخوبي مي‌دانيد كه منطق، در ضرورت و امتناع - و نه امكان و ايجاد - شناخته مي‌شود. [كد جلسه: 3660]

##  تبعيت علم و آگاهي از اختيار

###  نياز حصول تدريجي علم به اختيار

در مقدمه اول عرض ميكنيم كه عالم در فرضي كه مخلوق باشد كه هست و به طرف غايتي باشد، يعني حركت لازم داشته باشد حتماً يك تغييري را لازم دارد تا معني حركت تحقق پيدا كند و در اين تغيير هم حتماً بايستي تركيبي وجود داشته باشد تا اينكه آْن تغيير حاصل شود، اگر گفته شود كه عالم هيچگونه جزيي و اوصافي ندارد، در اينصورت فرض تغيير براي آن نيز ممكن نميباشد و علاوه بر اين، اين حرف بر مبناي منطقي ما حرف درستي نيست و تغيير حتماً با تركيب مربوط ميباشد بنابراين بحث پيرامون تغيير و تركيب را تمام شده فرض ميكنيم. در فرضي كه اضافه ترشدن هستي بخواهد انعام به مخلوق باشد و كيف جديد بخواهد براي مخلوق باشد آنوقت در صورتيكه زيادتي در هستي كيف تعلق را لازم بدانيم و نتيجه هم بخواهد بازگشت به خودش بنمايد، اشراف بر خودش را لازم دارد يعني نميتواند هويتاً خودش بر خودش اشراف نداشته باشد، البته اين كه اين اشراف چگونه ممكن خواهد شد بصورت خلاصه عرض ميكنيم كه اين اشراف بر خود بدون وجود اختيار ممكن نيست يعني علم بدون اختيار نمي‌تواند تدريجي الحصول باشد اگر بنا شد بهجت در معرفت و قرب و كيف خاصي كه ادراك قرب مي‌نمايد و مبتهج و خرسند از قرب باشد در اينصورت حتماً اختيار را لازم دارد. اگر جبري محض باشد نمي‌تواند مبتهج و مسرور و متلذذ بشود، يعني كيف جديد و كيف ابتهاجي براي او حاصل نمي‌شود كه بحث مفصل اين مطلب جاي ديگري است. [كد جلسه: 1351]

###  تحقق اختيار همراه با علم اجمالي و متأخر بودن تبيين علم اجمالي نسبت به اختيار

حالا در اختيار كه همراه با علم اجمالي واقع ميشود يعني يكي سابق بر ديگري نيست ولكن اختيار علت جهت تبييني آن علم ميشود و سنجش ها بر پايه اختيار است . در حقيقت اگر يك مرتبه تميز قائل شويم كه اطفال هم دارند ولكن تكليف ندارند . اين رشد مي‌كند به حد بلوغ كه رسيد صحيح است بگوئيم حالا قدرت اختيار و بلوغ و تميز با هم حاصل ميشود مثل حيات كه حاصل ميشود مي‌گوئيد از فلان مرحله ديگر موجود زنده شد, قبلاً هم يك فعل و انفعالات و حركتهائي داشت ولي حركت خاص موجود زنده نبود و از اين مرحله ديگر زنده شد ولو رشد آن بد باشد . از اول مرحله بلوغ مثل پيدايش حيات است البته قبل از بلوغ اين حيات ضعيف است. اختيار چه نحوه تعلقي است ؟ طلب الولايه, طلب تصرف و طلب ولايت است . تعلقش چه نحوه تعلقي است به جميع مراتب ولايت است مي‌خواهد متصرف باشد طلب تصرف ميكند. اولين تصرف به امداد الهي در نفس خودش واقع ميشود يعني علم كه قبلاً به نحو اجمالي طرفيني بود بوسيله اين اختيار به امداد الهي در ضمير خودش متصرف ميشود,اختيار در علم متصرف ميشود و اولين تصرف را در زمينه رشد ودر ظرف رشد خودش ميكند. ظرف رشد خودش كه علم بود و در يك بحث ديگر عرض كرده ايم جريان جزميت است اولين موضوع مورد تصرف اختيار, همين جريان جزميت است كه كفيتش چه كيفيتي باشد كيفيتش بطرف ملكوتي يا حيواني باشد. بعد ديگر سنجش بدنبال اين يا ملكوتي ميشود يا حيواني ميشود. [كد جلسه: 1486]

###  تبعيّت آگاهي از اختيار

 اختيار را ما اصل در خود حركت قرار داديم و آگاهي تابعي بوده از اختيار [كد جلسه: 2809]

###  از شئون يكديگر بودن علم و اختيار و عدم انفكاك آن دو از هم

علم از اختيار جدا نمي‌شود. علم و اختيار از شئون هم مي‌شوند و اگر شئون هم شدند در پاره‌اي از موارد كه عليت تحت سيطره شماست (يعني شما علت ايجاد يك كار و نسبتي هستيد) در آنجا نسبت در نظام ولايت منسوب به شما و مسخر خود شماست. در آنجايي كه شما بايد تولي داشته باشيد، نوع و دسته نسبت از دسته‌اي نيست كه شما بتوانيد ايجاد نسبت كنيد. در آنجا بالواسطه و به وسيله تولي حضور در نسبت پيدا مي‌كنيد. البته در هر دو صورت جريان پيدايش علم طبق قانون عليت واقع نمي‌شود بلكه حكومت بر عليت است كه اين حكومت يا حكومت مستقيم و يا غير مستقيم است. گر عليت به اختيار، حد خورد ديگر علم درون رابطه معين نمي‌شود بلكه علم بايد حاكميت بر رابطه داشته باشد تا گزينش داشته باشد كه در اينصورت بُعد اختيار مي‌شود. پس ما اولا: علم را تعريف به آثار نكرديم ثانيا: علم و اختيار را بُعد قرار داديم و اينكه علم مجرد از اختيار قابليت شناسايي ندارد. [كد جلسه: 3626]

###  بازگشت تمامي مفاهيم و نسبت‌ها به اختيار، بر مبناي تعريف اختيار به طلب نيابت و خلافت

مفهوم، نسبت بوده و زيربنا و محكي مفهوم است؛ منتهي با اين توضيح كه آيا همه نسبتها به اختيار بازگشت مي‌كنند؟ بر مبناي نظام ولايت همه نسبت‌ها به اختيار بازگشت پيدا مي‌كنند؛ البته بايد توجه داشت كه نسبتها داراي سطوح مي‌باشند، به اين معنا كه يك سطح آن سطح ابزار در عاليترين سطح و سطح ديگران، سطح ابزار در نازلترين سطح مي‌باشد؛ يعني هم منطق، قابليت زياده و نقصان و رشد دارد كه در سطح عاليتر از فلسفه قرار دارد و هم فلسفه، قابليت زياده و نقصان دارد كه نسبت به منطق در سطح داني مي‌باشد. هم چنين مسايل فلسفي - كه در رشته‌هاي مختلف فلسفه نسبي قرار ميدهيد و استدلال مي‌كنيد -. نيز قابليت زياده و نقصان دارد. به اصطلاح امروزي، هم علوم پايه مي‌تواند رشد كند و هم علومي كه تحت پوشش علوم پايه قرار دارد مي‌تواند رشد نمايد و همه اينها هم ابزار هستند. بر حسب مرتبه هر دو دسته از علوم اعتباري و عقلي باهم متفاوتند اما بر حسب حقيقت نوعيه، تفاوتي ندارند. چرا كه در هر دو اختيار حضور دارد و هر دو وسيله براي اختياراند. البته علوم كه متكفل تنظيم روابط انسانها مي‌باشند، تابع علومي است كه رتبه‌اش بالاتر از آن است. اگر در فهم خاص، اختيار آمد معنايش اين است كه زير بناي اين استدلال، خصوصيت جهت اختيار مي‌باشد. درست است كه محكي حقيقي است اما جهت آن ديگر حقيقي نيست بلكه جهت آن، اختيار شما مي‌باشد. اينكه جهات متعدد در موضوع واحد قابل لحاظ است و منشا زياده و نقصان مي‌گردد، به معناي وجود اختيار است. كسي كشف را انكار نمي‌كند بلكه مي‌گوئيم: «محكي آن هست. بنابر راي ما حتي محكي در حال تقلب است؛ بنابر راي قوم مي‌گوئيم: محكي هست، منتهي نسبت بين شما و محكي با ضميمه اختيار انجام مي‌گيرد. [كد جلسه: 3644]

###  امكان رشد تمامي علوم و زياده و نقصان، به دليل حضور و تأثير جهت اختيار در آن‌ها

مفهوم، نسبت بوده و زيربنا و محكي مفهوم است؛ منتهي با اين توضيح كه آيا همه نسبتها به اختيار بازگشت مي‌كنند؟ بر مبناي نظام ولايت همه نسبت‌ها به اختيار بازگشت پيدا مي‌كنند؛ البته بايد توجه داشت كه نسبتها داراي سطوح مي‌باشند، به اين معنا كه يك سطح آن سطح ابزار در عاليترين سطح و سطح ديگران، سطح ابزار در نازلترين سطح مي‌باشد؛ يعني هم منطق، قابليت زياده و نقصان و رشد دارد كه در سطح عاليتر از فلسفه قرار دارد و هم فلسفه، قابليت زياده و نقصان دارد كه نسبت به منطق در سطح داني مي‌باشد. هم چنين مسايل فلسفي - كه در رشته‌هاي مختلف فلسفه نسبي قرار ميدهيد و استدلال مي‌كنيد -. نيز قابليت زياده و نقصان دارد. به اصطلاح امروزي، هم علوم پايه مي‌تواند رشد كند و هم علومي كه تحت پوشش علوم پايه قرار دارد مي‌تواند رشد نمايد و همه اينها هم ابزار هستند. بر حسب مرتبه هر دو دسته از علوم اعتباري و عقلي باهم متفاوتند اما بر حسب حقيقت نوعيه، تفاوتي ندارند. چرا كه در هر دو اختيار حضور دارد و هر دو وسيله براي اختياراند. البته علوم كه متكفل تنظيم روابط انسانها مي‌باشند، تابع علومي است كه رتبه‌اش بالاتر از آن است. اگر در فهم خاص، اختيار آمد معنايش اين است كه زير بناي اين استدلال، خصوصيت جهت اختيار مي‌باشد. درست است كه محكي حقيقي است اما جهت آن ديگر حقيقي نيست بلكه جهت آن، اختيار شما مي‌باشد. اينكه جهات متعدد در موضوع واحد قابل لحاظ است و منشا زياده و نقصان مي‌گردد، به معناي وجود اختيار است. كسي كشف را انكار نمي‌كند بلكه مي‌گوئيم: «محكي آن هست. بنابر راي ما حتي محكي در حال تقلب است؛ بنابر راي قوم مي‌گوئيم: محكي هست، منتهي نسبت بين شما و محكي با ضميمه اختيار انجام مي‌گيرد. [كد جلسه: 3644]

##  نياز تكامل و رشد به اختيار

###  نياز به پيامبر در ابلاغ و سرپرستي؛ در صورت وجود اختيار

مقدمه دوم: هرگاه فرض اختيار شد، حتماً هم پيامبر براي بيان راه صحيح از غير صحيح و هم براي سرپرستي رشد لازم است(يعني پيغمبر هم مبين راه صحيح و غير صحيح است و هم ولي رشد) لذا آنجا كه بحث از غايت مي شود بحث از علم و اختيار بشود، بحث از ضرورت رسالت و ضرورت ولايت ميشود، معناي اجمالي كه اشاره به آنرا در اينجا كافي ميدانيم همين است كه ولي و سرپرست براي كل عالم به معناي واسطه اي كه خداوند عالم در نظام هستي قرار مي دهد بايستي باشد ولي نبايد غفلت بشود كه ولي براي اختيارات و كيفيت گسترش اختيارات به طرف خداي متعال هم بايستي باشد، يعني ولايت به كلمه ولايت تكويني و وسيله جريان عنايت حضرت حق به عالم تمام نميشود بلكه در خود بودن و شدن همينكه انسان را در كيفيت بودنش در گذشته و كيفيت بودنش در آينده اش مسئول مي دانيم ولي رشد را براي هر دو مي خواهد\*. [كد جلسه: 1351]

###  ضرورت وجود اختيار براي تحقق پرستش

حالا مقداري درباره خود اختيار بر اين اساس معنا كنيم, اختيار بر اساس وحدت تركيبي و اصالت تعلق چكاره است, تعلق به چه دارد ؟ اگر همه چيز پرستش است كيف پرستش ها به حسب مراتب مختلف است هر چه حركت واقع شود بر اساس اصالت تعلق آن حركت يك گونه اي از پرستش و رفتن بطرف مطلوب است و يك گونه اي از تعلقي است كه در جهت غائي است چه نباتي, چه گياهي يا حيواني باشد. شدتي كه يك حيوان دارد نحوه پرستش متناسب با آن است . براي مثال گربه گرسنه است گنجشك را ميگيرد و ميخورد اين حركت ميكند و تغييري در آن پيدا ميشود گرسنگي يك تغيير است حركتي هم كه براي سير شدن انجام مي‌دهد يك تغيير است ولو جدا جدا كه اين را نگاه كنيم به نظر مي‌آيد اسم اين ديگر پرستش نيست در پرستش بايد علم و اختيار باشد ولي اين يك حركت خاص بطرف مطلوب است اين حركت خاص بسوي مطلوب در جهاني كه با هم ارتباط دارند حركت نحو الكمال ميشود اما به انسان كه مي‌رسيد انسان يك چيز ديگر هم دارد و آن اختيار است, [كد جلسه: 1486]

###  ضرورت اعطاي اختيار به مخلوق، در صورت خلق او به عنوان خليفه

اگر بخواهند خليفه خلق كنند بايد اختيار شاء داشته باشند [كد جلسه: 1489]

###  ادراك وجداني عدل و ظلم؛ دليل بر اختيار

ادراك عدل و ظلم در يك مرتبه وجداني است و وجدان خوب و بد عدل و ظلم كاشف از اين است كه اختيار هست و اگر اختيار را برداريد عدل و ظلم و خير و شر زيبايي و زشتي برداشته مي‌شود [كد جلسه: 1510]

###  وجود ابتهاج و اضطراب؛ دليل بر اختيار

بلكه ابتهاج و اضطراب برداشه مي شود، اگر اختيار نباشد اضطراب بي معناست كما اينكه ابتهاج بي معناست درك ابتهاج و درك اضطراب مشعر بر وجداني بودن اختيار است. شيي تغيير مي كند ولي اين تغيير تغييري است كه ملائمت و سازگاري با نفس دارد يا ندارد، اين ادراك مربوط به اختيار است اگر اختيار را برداريد و اختيار وجداني نباشد ملائم است يعني چه؟ و ناملائم است يعني چه؟ مبتهج است يعني چه؟ يعني اگر حسن عدل و قبح ظلم بديهي در زد عقل عملي است در پله قبل آن تفاوت بين ابتهاج و اضطراب است و اين تفاوت اختيار را اثبات مي كند اگر مطلقا اختيار فرض نداشته باشد با حذف مطلق اختيار تغيير اثبات مي شود نه ابتهاج و اضطراب چون ديگر با حذف اختيار تناسب و عدم تناسب نداريم و ادراك از اينكه متناسب است و ادراك از اينكه متناسب نيست ادراك در دو نشاط و ادراك درد و الم براي اثبات اختيار كافي نيست. مساوي بودن اين دو وجداني بودن اختيار را تمام مي كند كما اينكه در غير مختار كه هيچ مرتبه اي از اختيار نداشته باشد نسبت اختيار به آن صحيح نيست علاوه بر اينكه ادراك از آثار اختيار كه عزم و قصد و طلب و امثال ذلك است، از بين مي رود و ظاهراً همه ابناء بشر هركس در هر رتبه اي كه هست عزم و قصد دارد بلكه نازل تر از بشر هم اين عزم را متناسب با رتبه تصرف و اختيارش دارد. [كد جلسه: 1510]

###  محال بودن تغيير در وضعيّت جبر محض و تفويض محض

شيي اي كه محقق مي شود فقط يك اختيار نيست يعني اگر گفته شود فقط اختيار حضرت حق هست و لا غير به معناي جبر بود كه گفتيم اصلا وقوع اين ممتنع است چون در جبر محض، تغييرمحال است و كون و فساد ممكن است و در تفويض محض هم تغيير محال است، بلكه تحقق ناشي از دو شاء است و مي شود لاجبر ولا تفويض و اگر نظام فاعليت باشد اصلا جبر و تفويض موضع پيدا نمي كند و موضوعيت ندارد. [كد جلسه: 1665]

###  ضرورت پيدايش فاعل‌هاي مختار براي اشتداد پرستش خداوند در قالب نظام

صحيح است بگوئيم شدت يافتن اشتياق نبي اكرم "ص" تابع نظام است اگر بخواهد خداوند به همه اشكال پرستيده شود حتما لازم است بشر خلق شود و اختيار داشته باشد اگر بخواهد شدت پيدا كند و اين مرتبه از اطاعت و قرب باشد فاعليت ايشان تقوم دارد به اينكه يك فاعلهائي به طفيل وجود ايشان خلق شوند. [كد جلسه: 1665]

###  محال بودن تغيير در وضعيّت جبر مطلق

در جبر مطلق تغيير محال است [كد جلسه: 1665]

###  تعريف قرب الي الله به توسعه اختيار از طريق شكر منعم

اين قربي را كه شما بيان مي كنيد همان توسعه اختيار و ولايت و شايستگي حضور در محضر مولاست و اگر حيواني شود بعد مي آورد، الاغ را در طويله مي برند نه در مجلس سلطان. در محضر ائمه طاهرين بايد ابتدا معطر شد و رفت و اين همان معناي توسعه اختيار و خلافت است و معناي اختيار، دگرگون كردن يكدسته است به آن نحو كه مولا مي پسندد. حالا اگر توسعه اين مطلب اصل باشد ايجاد حادثه حتماض بايد در كار باشد و در ايجاد حادثه ديگر فرض قدرت مطلق يا مبتلا به مفروض مطلق وجود ندارد. بشر اگر كمال طلب نباشد چرا سپاسگذار باشد. مي گوئيد شكر منعم بديهي است و چون خداوند شايسته است بايد او را عبادت كرد و مقابل منعم شكر كرد، اين كمال است يا نه و اگر كسي اين كار را نكند به قول شما ظلم كرده است، اگر روي حكمت عملي نباشد و عدل و ظلم معنا نداشته باشد همين كار براي چيست؟ يعني هدف يك كمال است و شكر منعم كمال است. [كد جلسه: 1989]

###  محال بودن تحقق حركت در صورت عدم وجود اختيار

حركت محال است مگر به اختيار [كد جلسه: 2809]

###  توسعه اختيار و افزايش آزادي و تقرّب، از طريق بهينه شرايط با اختيار نمودن جهت الهي

مسئله اي را كه مي‌فرماييد مسئله آزادي و تقرب مي‌شود. يعني اختيار چگونه مي‌تواند وسيله قرب بشود. بيان فلسفي‌اش اين است؛ اختيار چگونه مي‌تواند وسيله قرب شود؟ اختيار يك تعريف ساده اجمالي دارد كه به نظر مي‌رسد امكان حضور در بهينه شرايط كه امكان گزينش هم مي‌شود تعبير كرد چون گزينش كه مي‌كنيد بهينه مي‌كنيد. مثلاً وقتي چهار تا غذا جلوي شما گذاشتند، آنكه طعمش را بهتر مي‌پسنديد، انتخاب مي‌كنيد. يعني شرايط چشايي‌تان را به نفع پسندتان تغيير مي‌دهيد يك وقت مي‌گوييد كه آن مزه‌اش خوشمزه تر است، ولي اين يكي براي سلامت من بهتر است بنابراين گزينش مي‌كنيد چيزي را كه موافق با يك لذت ديگري باشد، كه اسم آن لذت بهره بردن و بهينه كردن شرايط عمومي نه چشايي عمومي بدنتان هست. مثلاٌ سالم باشد سر درد نكند يا اگر سرم گرفتگي دارد برطرف شود ـ از باب مثال دارم عرض مي‌كنم ‌ـ استخوان درد نكند يا اينكه نشاط و تحركش بهتر بشود عضلات هر قسمت از اندام درد نكند اگر بيمار باشيد و انتخاب بكنيد معنايش اين است كه درد برطرف شود يا اينكه اگر سالم هستيد و بيمار نيستيد تحرك تان بهتر شود. اين هم گزينش است. پس گزينش مي‌تواند براي لذتي باشد كه زود آدم حسش مي‌كند آن را مثل چشيدن و يا مي‌تواند گزينش براي يك صحبتي باشد كه آن هم باز درك آن را مي‌كند حس آن را مي‌كند ولي نه مثل چشيدن كه فوري همين كه شما غذا خورديد فورا اثرش در سلامت ظاهر نمي‌شود. مثلا فرض كنييد كه 5/0 ساعت بعد، يك1 ساعت بعد و يا ، دوروز اثر سلامتي آن ظاهر مي‌شود نحوه اين دو لذت هم حتما فرق دارد بعد از دو ساعت يا بعد از نيم ‌ساعت و حتي بعضي از غذاها بعد از 10 دقيقه ديگر لذت چشايي حضور ندارد تصوري از لذت چشايي وجود دارد، ديگر طعم نيست وليكن درك سلامتي ممكن است مثلا شما يك غذايي را ميل بفرمائيد براي سلامتي، و تا يك هفته از بهره اش مستمراٌ بگوئيد: هم بهتر خوابيدم، با نشاط‌تر بلند شدم، هم هم روزش با نشاط تر كار كردم. خيلي مستمرتر براي شما ممكن است اثر داشته باشد. پس انسان يا امكان بهينه شرايط و حضور در اين امكان بهينه دارد يا امكان بهينه از آن سلب مي‌شود. [كد جلسه: 2954]

###  قدرت انسان بر تغيير حالات و حساسيت‌هاي خود، به دليل ذاتي نبودن آن‌ها و تبعيّت از اراده و اختيار

نفس ابتدا از طريق تصوراتي مبتهج و شاد مي‌شود، آنگاه بين حساسيتها و حالتها يك نحوه نسبتي پيدا شده و منشأ يك تصور روحي و التفات به حال مي‌شود. حالا اگر اين چنين قايل باشيم كه اراده در مرتبه اختيار حاكم بر حالت و حساسيت است و نه اينكه حالت و حساسيت يك امر ذاتي باشد، در اين صورت انسان در بوجود آمدن حالت و حساسيت سهيم بوده و لذا نسبت به آن مؤاخذه مي‌شود. [كد جلسه: 3644]

###  تعريف نور به اختيار؛ به عنوان هماهنگ‌كننده تعلّقات روحي

بنابر فرض اينكه ما نور را هماهنگ كننده تعلقات و كششها بدانيم ولي در هر حال آنرا به خود اختيار تعريف مي‌كنيم كما اينكه ظلمت را هم به خودش مي‌شناسيم. در اين حال هماهنگ كننده تعلقات روحي، نور است.اما از آنجا بايست سريعا به گمانه منتقل شويد و بگوئيد هماهنگ كننده گمانه‌ها هم همان نور اختيار است كه البته از مرتبه انگيزه وارد مرتبه تفصيل آن شده است چه اينكه هماهنگ كننده عمل نيز همان است. و زماني هم كه مثلا به اين مداد فشاري مي‌رسيم مي‌گوئيم هماهنگي آن ميدان جاذبه‌اي كه جرم را مشخص مي‌كند بوسيله نور است و اين نور هم البته در سطح مادي است. و اگر سؤال شود كه فيزيك آن چگونه درست مي‌شود در جواب مي‌گوئيم فيزيك برون ملكولي، تابع ميدانهاي جاذبه است و جاذبه هم تابع نور مي‌باشد. و اگر بگويند پس «نور تابع چيست؟» مي‌گوئيم نور هم تابع تئوري‌اي است كه گمانه مي‌زند و در واقع تابع يك نور بالاتر است. و البته آن نور هم بنوبه خود تابع نور امور روحي و تعلقات است كه در واقع يك نور بالاتر، آنرا هماهنگ مي‌كند. به عبارت ديگر اگر تئوري فيزيك عوض شود تعريف نور نيز تغيير مي‌يابد. اصولا گمانه، بر نوع نوري كه اين را هماهنگ مي‌كند غلبه دارد. بالاتر از اين مطلب هم اين است كه بگوئيم آن كسي كه انگيزه را هماهنگ مي‌كند نورش غلبه دارد و در واقع اختيار در مرتبه بالاتر است. در اين حال صحيح است كه بگوئيم نوري كه تمامي ماكان و مايكون با آن اداره مي‌شود كسي نيست جز وجود مبارك نبي‌اكرم(ص). البته بنا ندارم كه در اينجا از مؤيدات بسياري كه در ادعيه است استفاده كنم كما اينكه نمي‌خواهم از «ظلمات بعضها فوق بعض» سخن بگويم ولي در هر حال آن هم وجود دارد و بمعناي عدم‌النور نيست و چيزي جز اختيارات باطل و هماهنگ كننده تعلقات باطل نمي‌باشد كه بُعدي از رحمت الهي را ايجاد مي‌كند و محور پيدايش هر گونه عذاب است. يعني عذاب خلق مي‌شود تا او را از رحمت الهي دور كند. حال اگر حدود اين نور حول و قوه‌اي را كه داده شده است ملاحظه كنيم مي‌بينيم كه تعريف از علم، يك تعريف تشكيكي ديگري مي‌شود كه نوع مطلق تعريف، تنها در اختيار معصوم(ع) است و نوع نسبي آن هم از آن ماست. اصولا ما در حتي يك نوع علم نيز با معصوم(ع) شريك نيستيم تا آنگاه سخن از برابري مطلق ما با آنها شود. حتي در اينكه دست خود را در آب فرو مي‌بريم و تر مي‌شود نيز شبيه آنها نيستيم. حضور، حضور اراده و اختيار و نفوذ آن مي‌باشد و نور هم متناسب با تولي و حضور بالاتر است و بمحض وارد شدن اختيار بالاتر، قوه ما نيز در سطح خود بالاتر مي‌رود. [كد جلسه: 3693]

###  اصل بودن اختيار در پيدايش قدرت و تحقّق كيفيّت

ما اختيار را اصل در پيدايش قدرت و نيز پيدايش كيفيت و ارتقأ ظرفيت قدرت دانستيم. يعني اختيار ابتدائاً اصل در پيدايش قدرت، توسعه تكامل اختيار اجتماعي قرار گرفت و سپس اصل توسعه كيفيت و ساختارها و به تبع آن، ارتقأ ظرفيت قدرت واقع شد [كد جلسه: 3830]

##  تفاوت اختيار با انتخاب

###  اختيار به معناي انتخاب جهت؛ پيش از تحقق آگاهي

اختيار را اينطور ميتوان معنا كرد كه انسان مختار دو راه دارد راه سعادت, راه شقاوت اول اينكه اختيار را از انتخاب جدا كنيم . اختيار انتخاب جهت است وقبل از اينكه آگاهي محقق ميشود هم زمان با آگاهي در رتبه اجمال محقق ميشود ولكن انتخاب سنجش كردن حول اين محور است. [كد جلسه: 1486]

###  انتخاب به معناي سنجش دو راه موجود با يكديگر؛ پس از تحقق آگاهي

اختيار را اينطور ميتوان معنا كرد كه انسان مختار دو راه دارد راه سعادت, راه شقاوت اول اينكه اختيار را از انتخاب جدا كنيم . اختيار انتخاب جهت است وقبل از اينكه آگاهي محقق ميشود هم زمان با آگاهي در رتبه اجمال محقق ميشود ولكن انتخاب سنجش كردن حول اين محور است. [كد جلسه: 1486]

###  محل نزاع نبودن «انتخاب» بين ماديون و الهيون؛ در دعواي جبر و اختيار

ظاهراً انتخاب را هيچ كس اعم از مادي يا الهي انكار نمي‌كندجزء امور غير قابل انكار است يعني همه افراد بشر بهر عقيده اي كه باشند بهينه گزيني وسنجش نسبي را قبول دارند, آن كه مي‌گويند چرا اين آن مطلب را بهتر مي‌داند يعني به ريشه هاي داعي و ريشه هاي طلب بر مي‌گردانند و پايگاه اينكه چرا اين يا آن را انتخاب كرد مورد بحث و اشكال است كه جواب اشكال طرفداران جبر را مي‌آيند در انتخاب ميدهند در حاليكه محل نزاع انتخاب نيست, كسي هم كه قائل به جبر است سنجش و بهينه گزيني را قبول دارد و الا حرف نميزد و اختلاف پيدا نمي‌كرد وقتي ريشه اين را ذكر ميكنند مي‌گويند بر اين مبنا و بر اين ريشه چنين انتخاب ميكند, نزاع هم در مورد همان ريشه است . امكان و صرفي را كه مطرح مي‌كنند و مي‌گويند اينكه گوئي اين كنم يا آن كنم خود دليل اختيار است اي صنم, اين پاسخ به انتخاب است اگر با تاءمل نگاه كنيد پاسخ به ريشه نمي‌ دهند. بنظر ما ريشه اش اختيار است ومعني اختيار عير از معني انتخاب است, در انتخاب حتماً سنجيدن و نظائر آن صورت مي‌گيرد . [كد جلسه: 1486]

###  متوجّه بودن نزاع جبر و اختيار به ريشه تحقق انتخاب؛ يعني منشأ داعي و طلب

ظاهراً انتخاب را هيچ كس اعم از مادي يا الهي انكار نمي‌كندجزء امور غير قابل انكار است يعني همه افراد بشر بهر عقيده اي كه باشند بهينه گزيني وسنجش نسبي را قبول دارند, آن كه مي‌گويند چرا اين آن مطلب را بهتر مي‌داند يعني به ريشه هاي داعي و ريشه هاي طلب بر مي‌گردانند و پايگاه اينكه چرا اين يا آن را انتخاب كرد مورد بحث و اشكال است كه جواب اشكال طرفداران جبر را مي‌آيند در انتخاب ميدهند در حاليكه محل نزاع انتخاب نيست, كسي هم كه قائل به جبر است سنجش و بهينه گزيني را قبول دارد و الا حرف نميزد و اختلاف پيدا نمي‌كرد وقتي ريشه اين را ذكر ميكنند مي‌گويند بر اين مبنا و بر اين ريشه چنين انتخاب ميكند, نزاع هم در مورد همان ريشه است . امكان و صرفي را كه مطرح مي‌كنند و مي‌گويند اينكه گوئي اين كنم يا آن كنم خود دليل اختيار است اي صنم, اين پاسخ به انتخاب است اگر با تاءمل نگاه كنيد پاسخ به ريشه نمي‌ دهند. بنظر ما ريشه اش اختيار است ومعني اختيار عير از معني انتخاب است, در انتخاب حتماً سنجيدن و نظائر آن صورت مي‌گيرد . [كد جلسه: 1486]

###  تفاوت انتخاب به معناي بهينه‌گزيني با اختيار به معناي حاكميّت بر جهت

مهمترين مطلب اين است اول بين انتخاب و اختيار بايد تفاوت قائل شد. معناي انتخاب بهينه گزيني است و معناي اختيار حاكميت بر جهت است. مثلاً اگر شخصي مداد را از كف دست خود بيندازد، اين مداد در يك رابطه اي پائين مي‌آيد و نمي‌تواند بر رابطه‌اش حكومت داشته باشد. آن چيزي است كه حكومت بر رابطه دارد و اختيار است كه نام اختيار، اختيار جهت است. يعني وجهي كه خيلي نيز ساده مي‌شود. ديگر نامش انتخاب نيست بلكه حكومت بر ارتباط است. انسان متغير ارتباط است و متغير سمت گيري است كه به تعبير دقيقتر آن متغير اصلي در مجموعه است. [كد جلسه: 3916]

###  اختيار به معناي حاكميّت بر قانون و تفاوت اساسي آن با انتخاب

هرگاه انسان تعريف حسي محض نشد، آنگاه اختيار اصل است نه انتخاب چون انتخاب به معناي گزينش و مثل بهينه ‌گزينه‌اي كه در كامپيوتر براي نقطه اپتيمم تعيين كردن است. اما اختيار به معناي حاكميت بر قانون است و نظام اختيارات ـ در اين فرض ـ كسر و انكسار توانمندي ايجاد نسبت است. يعني قوانين نسبيت را تحت تأثير قرار مي‌دهد و بعد از آن نسبيت تبعي حركت ماده در آن تعريف مي‌شود. يعني متغير اصلي بودن در مجموعه انسان است ولي به عنوان شيء يا توده يا موضوعي نيست كه مطلقاً مادي است. بلكه مادي بودن و مادي نبودن را خود اختيار تعريف مي‌كند. [كد جلسه: 3916]

###  انتخاب به معناي گزينش و شباهت آن به فعاليت نرم‌افزاري رايانه

هرگاه انسان تعريف حسي محض نشد، آنگاه اختيار اصل است نه انتخاب چون انتخاب به معناي گزينش و مثل بهينه ‌گزينه‌اي كه در كامپيوتر براي نقطه اپتيمم تعيين كردن است. اما اختيار به معناي حاكميت بر قانون است و نظام اختيارات ـ در اين فرض ـ كسر و انكسار توانمندي ايجاد نسبت است. يعني قوانين نسبيت را تحت تأثير قرار مي‌دهد و بعد از آن نسبيت تبعي حركت ماده در آن تعريف مي‌شود. يعني متغير اصلي بودن در مجموعه انسان است ولي به عنوان شيء يا توده يا موضوعي نيست كه مطلقاً مادي است. بلكه مادي بودن و مادي نبودن را خود اختيار تعريف مي‌كند. [كد جلسه: 3916]

###  اصل بودن اختيار نسبت به انتخاب

هرگاه انسان تعريف حسي محض نشد، آنگاه اختيار اصل است نه انتخاب چون انتخاب به معناي گزينش و مثل بهينه ‌گزينه‌اي كه در كامپيوتر براي نقطه اپتيمم تعيين كردن است. اما اختيار به معناي حاكميت بر قانون است و نظام اختيارات ـ در اين فرض ـ كسر و انكسار توانمندي ايجاد نسبت است. يعني قوانين نسبيت را تحت تأثير قرار مي‌دهد و بعد از آن نسبيت تبعي حركت ماده در آن تعريف مي‌شود. يعني متغير اصلي بودن در مجموعه انسان است ولي به عنوان شيء يا توده يا موضوعي نيست كه مطلقاً مادي است. بلكه مادي بودن و مادي نبودن را خود اختيار تعريف مي‌كند. [كد جلسه: 3916]

###  تفاوت اختيار با انتخاب و گزينش

اختيار در جهت ما غير از انتخاب و بهينه گزيني ست. اختيار ، اختيار جهت است [كد جلسه: 2809]

###  جريان انتخاب در لوازم ذات، در مقابل جريان داشتن اختيار فراتر از ذات و ذاتي

ما يك درك وجداني داريم كه داراي اختيار «له ان يفعل و له ان لا يفعل» است و فعل و ضرورت آن، به نسبت و تناسب اصل وجودش بازگشت ندارد و الّا اگر فعل آن - يعني اثر و حركتش - به اصل هستي بازگشت كند جبر ذاتي رخ مي‌دهد. چرا كه در اين حال مي‌توان گفت لازمه اين ماهيت چنين است كه انسان، ناطق باشد و مشمشه، مزه مشمشه و خربزه هم مزه خربزه را داشته باشد! اين همان جبر لازم الذات است. در اينجا جريان نسبت و تناسب از كيفيت به اصل ذات بازگشت نخواهد داشت و اگر به اصل هستي آن باز گردد خواهند گفت كه اين كار، لازمه اين ذات از اختيار و آن كار هم لازمه آن ذات از اختيار است. در اين حال ذوات متعدد پيدا مي‌شود و رفتار هم منسوب به ذات مي‌گردد كه ديگر نام آن اختيار نيست بلكه در جاي خود خواهيم گفت كه اين يك «انتخاب» است. [كد جلسه: 3660]

##  تبعيت ماده و معادلات فيزيك از اختيار

###  تبعيّت «اشعه» از اختيار انسان؛ به عنوان مبناي علم فيزيك در تشعشع، تموّج و تجسّد

پس اشعه تابع چيست؟ تابع اختيار انسان است. يعني حضور اراده در اشعه. اولين سطح نافذ در ماده چيست؟ اشعه است. [اين اشعه] ابزار چه كسي مي‌شود؟ ابزار اختيار مي‌شود. حالا اين جريان پيدا كردن اختيار در اين ابزار از يك اختيار تبعي ديگري استفاده مي‌كند. اختيار از مقوله هاي فلسفي است. خود مقوله هاي ابزارهاي فلسفي ( مثلاً اختيار) چه چيزي هستند؟ يك وجودهايي هستند، يك موجودهايي [ ذهني] هستند. تابع چه كسي هستند؟ تابع انسانند ولي محصول اجتماعي هستند نه محصول طبيعي. بنابراين شما يك تئوري‌سازي درباره اشعه مي‌كنيد كه اين تئوري تابع خودتان است و اين تئوري بايد بتواند در تحقيقات ميداني چيزي را كه از نظر منزلت در مرتبه پايين‌تري قرار دارد ( تبعي پايين‌تر) مثلاً امري كه تبعي طبيعي باشد را كنترل كند. اگر كنترل كرد، محصولي كه بدست مي‌آيد، محصول طبيعي و محصول اجتماعي عيني است. بنابراين بر اساس تئوري ما اثبات اين كه نور و تشعشع به عنوان ابزار هماهنگ سازي در خدمت اختيار است،انجام شد. [كد جلسه: 3913]

###  حضور اختيار انسان در سطح مولكولي، با توجه به تبعيّت اشعه از اختيار انسان

تئوري را چه كسي مي‌سازد؟ تئوري تابع اختيار است. تئوري همان و قدرت گمانه‌زني است. قدرت گمانه زني را چه كسي به اين ميدان مي‌كشاند؟ نظام ارزشي. نظام ارزشي را چه كسي مي‌پذيرد؟ پس حضور اختيار در درون مولكول مي‌آيد ـ البته به وسيلة واسطه‌هايي ـ يك جا واسطه اش به اصطلاح خود نظام ارزشي و پذيرش آن است. يك جا گمانه زني و در جايي تئوري و در سطح پايين‌تر، موضوع تئوري واسطه مي‌باشد. مثلاً موضوع تئوري نور يا ابزاري است كه مي‌خواهد سرعتش بيشتر از سرعت جاذبه ميداني يا آن چيزي كه مولكول را در برگرفته است، باشد. پس در يك جا خود جاذبه و در جايي خود مولكول مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

###  جبري بودن تعريف اختيار در فلسفه‌هاي غربي؛ به دليل مادي معنا شدن آن، شبيه بهينه‌سازي نرم‌افزار رايانه

[امروزه در غرب] وجود اختيار در مجرمين را يك جبر مادي مي‌دانند كه بيشتر به انتخاب نزديك است نه اختيار. موضع‌گيري انسان مانند بهينه‌سازي نرم افزار كامپيوتر است. حتي اعدام كردن مانند پاك كردن چيزي و قرار دادن چيز ديگر است. [كد جلسه: 3913]

###  تأثير اختيار در رابطه ميان مولكول و سلول، با توجه به دخالت اختيار در ساخت تئوري

اگر با اختيارهاي گوناگون، نظام هاي ارزشي گوناگون درست شود، تئوريهاي گوناگون درست شود، يكي از تئوريها دخالت خود اختيار است در جذب سلول. يعني در رابطة بين مولكول و سلول يكي از تئوريهايش تأثير اختيار است. [كد جلسه: 3913]

###  تعريف زيست‌شناسي و فيزيك حيات به فيزيك عملكرد اختيار

فيزيك حيات ، يعني فيزيك عملكرد اختيار، اگر فيزيك آن رياضيات بردار نباشد، اصلاً معنايش اين نيست كه بتواند علم كاربردي تحويل بدهد. [كد جلسه: 3916]

###  فيزيك حيات به مثابه علم مطالعه قاعده‌مند و رياضي‌شده رفتار اختيار

اگر سؤال شد مراد از فيزيك حيات چيست؟ جواب اين است كه رفتار اختيار است. مجدداً سوال مي‌شود آيا مي‌توان رفتار اختيار را قاعده‌مند كرد و براي آن معادله رياضي ذكر كرد؟ بله حتماً در بحث معادلات درباره ايجاد نسبت و تناسب واختيار بحث شده است. اگر اختيار قابل وزن دادن نباشد و شاخصه بندي نشود و رشدش و توسعه‌اش و حضورش در اختيارات ديگر نباشد حتماً آن سيستم نمي‌تواند تا كارآمدي و كاربرد بيايد. [كد جلسه: 3916]

# محدوديّت اختيار

##  مطلق نبودن امداد براي قدرت‌الطلب و محدود بودن آن به مشيّت بالغه

لذا اين طلب است كه در مراحل و مراتب مختلف امداد مي شود. حال ببيميم آيا اين طلب بصورت مطلق امداد ميشود؟ خير اينگونه نيست چون بنابراين بود كه طلب به ميزان نسبتي كه بين آن و مشيت بالغه است امداد شود، يعني طلب انسان نمي تواند بگونه اي حركت كند كه گمون و سير غايي جهان را بهم بزند در يك محدوده و نسبت خاصي مرتباً حركت مي كند هر چند گسترش پيدا مي كند اما سمت گيري گسترش آن و نحوه حركت گسترش آن به نحوه اي است كه سازگار با مشيت به نسبت شود يعني اگر مخالف است اين مخالفت بصورتي نباشد كه بخواهد دستگاه را بهم بزند به نسبتي كه امكان اعمال اختيار فرد هست بايستي اين قدرت جاري شود و اين فرد امداد شود هكذا طلب شخص الهي هر چند از نظر جهت گيري كلي موافق با مشيت است اما نمي تواند بگونه اي حركت كند كه اختيار عالم را منقلب نمايد. بصورتي كه اين عالم ديگر عالم اختيار نباشد و هيچ كس با اختيار بطرف كفر نرود و همه جبراً بسوي كفر حركت كنند اين با مشيت حضرت حق نمي سازد در اين مدت اختيار بايستي باشد البته امكان غلبه حق بر باطل وجود دارد و معاذ ال.. امكان غلبه باطل بر حق بواسطه اختيارات فاسد كفار نيز وجود دارد تا اين نسبتها اين مطلب شدني است. يعني تهاجم هر يك ازز طرفين حق و باطل بريكديگر مقدور و ممكن است. تا اينجا معلوم شد كه اين عالم جهت غايي دارد و تا ولايت نسبت به اختيار بايستي براي رشد باشد و نحوه آن اين است كه از طلب آغاز مي شود. [كد جلسه: 1351]

##  عدم امكان مخالفت اختيار با مراتب اشتداد عالم

پرستش خداي متعال جرياني دارد كه آن جريان در مرتبه اشتداد است و مرتب شدت بيشتري پيدا مي‌كند . حالا بايد وارد در اين بحث شد كه آيا اختلافي كه بوسيله اختيار مي‌آيد مانع اين جريان رشد است يا اينكه وجود مولي الموحدين(سلام ال.. عليه) مي‌خواهد عالم را بطرف خدا ببرد و طلب آن خبيث هم اين است كه عالم را بطرف خدا نبرد [كد جلسه: 1486]

##  عدم امكان تناقض اختيارات در مراتب مختلف؛ با تعريف اختيار به طلب ولايت

اينجا آدم مي‌بيند كه متناقض واقع نمي‌شود، به همان اندازه كه خداوند متعال تعلق نبي اكرم(ص) را شديد قرار داده است به همان اندازه ايشان مقدورات طلب تصرف الهي و عملاً واسطه فيض بين خداوند متعالو مخلوقات مي‌شود، اينجا خيلي سهل است، اما در باره اخص موجودات آيا همين طور است؟ آن هم طلب ولايت كه مي‌كند يك مرتبه از طلبت ولي در او هست ولو مخفي، و آيا اين در مرحله اي است كه همه منحل در اختيار حضرت حق مي‌شوند تا بگوييم سر از جبر در آورد؟ يا مي‌گوييم همگي طلب دارند، طلب مال همه آنها است طرف تصرف هم هست، و اين طلب تصرف كه طلب بسيار نازل مي‌كند، بايد يك طرف آن را به طرف تولي بياوريم و يك طرف آن را نسبت به متصرف بياوريم يك اشيايي را در يك رده هايي مي‌گذاريم كه تحت تصرف اين هست و الا طلب تصرف نيست، حال اين طلب تصرف كه مي‌كند، يك طرف ولايت اين است كه مولي عليه و ازطرف رتبه بالا تر مي‌خواهد سرپرستي كند رتبه مادون را حال اگر تصرف اين الهي محض هست فرقي بين طاعت و عصيان باقي نمي‌ماند و اگر بگوييم رتبه اين بالا بود و به طلب تصرف خودش رتبه او را مي-خواهند در رتبه حيوانات قرار دهند، خودش خودش را مي‌خواهد بستر رشد غير بكند هر چند در منتجه هيچ فرقي نكند، لازمه طلب الولايه چنين چيزي هست كه بتواند جايگاه خودش ار نازل كند، يك بحث اين است كه در دستگاه حضرت حق مراتب نازل لازمه نظام خلقت است و يك بحث اين است اين خودش را در رتبه حيواني قرار دهد، آيا بگوييم اين هم لازم است تا اختيار از موضوعيت بيفتد؟ و به يك معناي ديگر اختيار شكل جبر پيدا كند؟ يا بگوييم معناي ضرورت در اصالت تعلق به نحوي كه عليت تجريدي گفته مي‌شود نيست، اينجا هماهنگي با جايگاه طلب هست، بدون اينكه الزام كند كه اين فرد يا اين دسته يا اين مجموعه چنين كاري را بكنند. اگر اختيار را به معناي ولايت بگيريم نه اختيار تجريدي كما اينكه عليت را ت جريدي نمي‌گيريم كليه تعاريف مثل جبر و تفويض و اختيار معناي خاص مي‌دهد [كد جلسه: 1487]

##  مقيّد بودن اختيار نسبت به مشيّت الهيه

غير از آنچه كه گفته شد فاعل جلت عظمته به اين موجود افاضه مي‌كند تا وحدت تركيبي جديد بوجود آيد ولكن مناسب اين مرتبه مناسب يك چنين قدرتي است(همچنين مي‌توان گفت اگر ولايت هم از تناسبات تعلق است اين) شكل اول در اصالت تعلق مردود است چون نسبتش به مشيت در فعل تمام نشده است، مشيت يك اختيار حاكم است تناسبات تعلق اين است كه به اين فرد ولايت دهد ولي اگر اين فرد خواست اعمال ولايت كرده و تغيير ايجاد كند آيا اين اعمال از طرف ولايت مطلقه الهيه هيچگونه قيدي نمي‌خورد؟ قيدي مي‌خورد كه هرگونه كاري از آن نيايد وله آن يفعل وله آن لايفعل نباش؟ از كلمه به آن يفعل وله آن لايفعل هيچ قيدي بيرون نمي‌آيد كانه مي‌تواند فرض مي‌شود كه دايره اش مطلق باشد مي‌تواند فرض شود كه محدود باشد ولي اگر گفتيد طلب تصرف است اين تصرف تحقق نمي‌يابد مگر متناسب با آن شاء باشد واگر نباشد امداد نمي‌شود. [كد جلسه: 1493]

##  بازگشت اختيار به فاعليت تركيبي عبد و حضرت حق

فاعليت تركيبي نسبتي به فاعليت حضرت حق، و نسبتي به فاعليت عبد دارد. فاعليت تركيبي است كه شيي را تحويل مي دهد. تقوم فاعليت تركيبي اينطور نيست كه قابل تجزيه باشد و بگوئيم بعضي از اين شاء عبدا است و بعضي از اين شاء مولاست بلكه تا هر جا كه جلو رويد هر دو حضور دارند كانه وقوع ثاني يك منتجه از تركب فاعلي است و اين هيچ مانعي براي قيوميت و مطلق بودن ايجاد و خلقت از ناحيه حضرت حق نمي آورد چون كيفيتا اينطور است و باز براي جهت گيري كلي عالم مانع نيست. منتجه كل قوام به اجزاء دارد ولي فاعليت هيچ يك از مراتب نظام فاعلي بگونه اي تحقق پيدا نمي كند كه مغاير با مشيت حاكم باشد، آن چيز اعطاء مي شود كه به فاعليت حضرت حق نسبتي دارد و يك نسبتي هم به فاعليت عبد دارد. براي مثال گفته شده ظرفيت و رتبه اين عدد پنجاه است و مي تواند از عدد سي تا هفتاد را طلب كند، اگر فوق پنجاه را طلب كند طلب ملكوتي است و اگر زير پنجاه را طلب كرد طلب حيواني است ولكن عين خود آن عدد را ايجاد نمي كنند بلكه متناسب با مشيت ايجاد مي‌كنند. نظام ولايت هم اقتضائي دارد و در تمام مراتب آن شريك هستيد درون اين نظام ولايت و برخورد اختيارها متناسب با مشيت ربوبيه و متناسب با اين پيشنهاد است، ممكن است در نشان دادن همه اينها با يكديگر و تصور آن موفق نباشيم ولي آن بخش اول كه دو تا شاء تركيب شده اند راحت به ذهن مي‌آيد [كد جلسه: 1665]

##  مقيّد و محدود بودن اختيار به شاء منصب بالاتر

مي گوئيد در يك اداره، توزيع اختيارات مي كنيم بعد مي گوئيد فلاني داراي اين قدرت است مي گويم هركاري را مي تواند بكند، مي گوئيد نه اينطور نيست بلكه در محدوده وظائف و اختياراتش مي تواند كار كند البته وظائف و اختياراتش متناسب با منصبش بالاست، آن پائيني هم در محدوده وظائف و اختياراتش مي تواند كارهائي انجام دهد. حالا همه آنها را از آن اداره بيرون آوريد بعد مي گوئيد اين نخست وزير سابق اگر الان دستور دهد مثل آن موقع از او اطاعت مي كنند مي گوئيد نه چون اين قبلا يك منصبي داشته و امضايش يك يك اثرهائي داشته ولي حالا ديگر چنين نيست و نمي تواند چنان شاءهائي را داشته باشد. پس اگر ظرفيت و ارتباط و تعلق در نظام معنا مي يابد و اگر از كليه ارتباطات نظام ولايت جدا شويد ديگر معنا ندارد كه اختيار و تعلقي داشته باشيد. [كد جلسه: 1665]

##  محدود شدن آزادي و اختيار در صورت كاهش حضور اختياري در بهينه

آزادي و اختيار وقتي هست كه حضور شما را در امكان بهينه ملاحظه نمايد. اگر امكان بهينه سلب شود، به هر نسبتي كه سلب شود، شما به همان نسبت قدرت حاضر شدن در بهينه را نداريد يعني نفوذ اراده مبارك جناب عالي نسبت به شرايط تان محدوديت پيدا مي‌كند. اين صرف نظر از است اينكه خود دايره امكان چقدر باشد پس ما يك امكان حضور در گزينش يا در بهينه شرايط داريم، يك مطلب هم بعنوان دايره امكان داريم. صلب هر قدر بيشتر شود، بيشتر لقب اسارت به خودش مي‌گيرد. اگر شما حضور در بهينه نداشته باشيد، برايتان غذايي را انتخاب بكنند در حاليكه حضور نداشته باشيد اين امكان و سلب شده باشد در اين حالت مي‌گوئيد اختيار ندارم كسي مي‌آيد به شما مي‌گويد كه شما فلان غذا را ميل كنيد ولو طعم آن خوب نيست ولي سلامت شما را تضمين مي‌كند. شما مي‌گويد ما كه اختيار نداريم كه انتخاب كنيم. يا مي‌گويد كه مثلا در يك سازماني هستيد غذا را ظهرهامي پزند دم در همه را مي‌گردند كسي حق عبور غذا را ندارد؛ ناهار غذاي پر ادويه تند هندي هست. شما هم سينه تان درد مي‌كند. هم اينكه غذاي تند هندي را نمي‌پسنديد مي‌گويد فعلا اين جا راهي نيست يا بايد گرسنگي را تحمل كنم يا اگر يك بسته بيسكويت هم در جيبمان باشد يا يك تكه نان سنگك هم بگذارم در پلاستيك در جيبم باشد دم در از من مي‌گيرند كه پس گرسنگي مجبورمان مي‌كند كه همين غذا هاي تند هندي را بخورم. در اينجا مي‌گوئيد امكان گزينش نيست. [كد جلسه: 2954]

##  ملحق شدن ساير اختيارها، در مسير توسعه اختيار

اختيار يك تسخير دارد و در تسخيرش اختيار تبعي يا تصرفي را به خودش به حول و قوه الهي ملحق مي‌كند. در ملحق كردن دامنه اختيار توسعه پيدا مي‌كند و در توسعه آن ابتهاج و خوشي حاصل مي‌شود. خوشي قرب هم در ملكوتي واقع مي‌شود و هم در امر شيطنت كه البته نوع خوشي و سنخ آن در دومي سنخ حيواني است و محدود به عالم دنيا مي‌باشد و قرب به رحمت متناسب با مراحل رشد انساني نيست. [كد جلسه: 3626]

##  مطلق نبودن حول و قوّه اختيار و محدود بودن نسبت به اختيار بالاتر

قاهريت و مقهوريت پيدا مي‌شود و محدوديت دامنه اختيار نسبت به اختيار بالاتر محرز مي‌گردد ولي باز هم مقابله مي‌كند. در هر حال سلب مطلق اختيار او محقق نمي‌شود و به همان اندازه كه اختيار دارد مقابله مي‌كند و اين مقابله هم بمعناي تسخير اموري در عالم تكليف است؛ حال فرقي نمي‌كند كه ضعفاء را تسخير كند و يا اشياء را. چراكه موضوع آن، موضوع نفوذ سلطنت و سلطان و اختيار و حول و قوه است و «گرديدن» هم جز «اختيار» معنائي ندارد كه اين امر هم بدون قوه امكان‌پذير نيست و حتما داراي ظرفيت قوه است. البته تا اندازه‌اي از اين حول و قوه، در اختيار شما نيز هست تا جائي كه شما مي‌توانيد در امور، متصرف شويد و به ميزان تصرف شما، حضورتان معنا پيدا مي‌كند. هرچند كه حول و قوه و اختيار شما مطلق نيست چراكه «بحول اللّه و قوته اقوم و اقعد». پس حول و قوه اصلي، از آن قدرت و مشيت بالغه حضرت حق است و سپس از آن اولياء نعم(ع) مي‌باشد كه البته مراتبي از آن هم به ما و شما داده شده است. [كد جلسه: 3693]

##  نياز اختيار به بستر و زمينه براي ظهور و پيدايش

اختيار كه بدون زمينه، ممتنع است ظهور پيدا كند [كد جلسه: 3960]

اختيار هميشه در يك بستري عمل مي‌كند [كد جلسه: 3961]

# سطوح اختيار

##  قدرت‌الطلب؛ عنوان نازل‌ترين مرحله اختيار در شناخت‌شناسي

بنابراين نازل ترين مرحله اختيار كه در بحث شناخت شناسي از آن صحبت شد را بعنوان قدرت الطلب نامگذاري مي كنيم [كد جلسه: 1351]

##  تقسيم اختيار به سه طبقه: محوري، تصرّفي و تبعي

يك طبقه بندي بين اختيارها بيان شد. گفته شد اختيارها به سه طبقه محوري، تصرفي و تبعي تقسيم مي‌گردد. اختيار محوري يا فاعليت محوري مخصوص حضرت حق جلّت عظمته و اولياء نعم است. به عبارت ديگر مشيّت، شاء و اختيار خداي متعال و اختيار معصومين(علهيم السلام) محوري مي‌شود كه اختيار حضرت حق محور در تكوين و اختيار معصومين (ع) محور در تاريخ است. انسان و جامعه (يعني اختيارات تصرفي آن) مجبور است تابع تاريخ باشد و اختيار هر آنچه كه غير انسان است تبعي مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

##  اختصاص اختيار محوري به فاعليت حضرت حق و معصومين(ع) به عنوان اولياء نِعَم

يك طبقه بندي بين اختيارها بيان شد. گفته شد اختيارها به سه طبقه محوري، تصرفي و تبعي تقسيم مي‌گردد. اختيار محوري يا فاعليت محوري مخصوص حضرت حق جلّت عظمته و اولياء نعم است. به عبارت ديگر مشيّت، شاء و اختيار خداي متعال و اختيار معصومين(علهيم السلام) محوري مي‌شود كه اختيار حضرت حق محور در تكوين و اختيار معصومين (ع) محور در تاريخ است. انسان و جامعه (يعني اختيارات تصرفي آن) مجبور است تابع تاريخ باشد و اختيار هر آنچه كه غير انسان است تبعي مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

##  محوريّت اختيار حضرت حق در تكوين عالم

يك طبقه بندي بين اختيارها بيان شد. گفته شد اختيارها به سه طبقه محوري، تصرفي و تبعي تقسيم مي‌گردد. اختيار محوري يا فاعليت محوري مخصوص حضرت حق جلّت عظمته و اولياء نعم است. به عبارت ديگر مشيّت، شاء و اختيار خداي متعال و اختيار معصومين(علهيم السلام) محوري مي‌شود كه اختيار حضرت حق محور در تكوين و اختيار معصومين (ع) محور در تاريخ است. انسان و جامعه (يعني اختيارات تصرفي آن) مجبور است تابع تاريخ باشد و اختيار هر آنچه كه غير انسان است تبعي مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

##  محوريّت اختيار معصومين(ع) در تاريخ

يك طبقه بندي بين اختيارها بيان شد. گفته شد اختيارها به سه طبقه محوري، تصرفي و تبعي تقسيم مي‌گردد. اختيار محوري يا فاعليت محوري مخصوص حضرت حق جلّت عظمته و اولياء نعم است. به عبارت ديگر مشيّت، شاء و اختيار خداي متعال و اختيار معصومين(علهيم السلام) محوري مي‌شود كه اختيار حضرت حق محور در تكوين و اختيار معصومين (ع) محور در تاريخ است. انسان و جامعه (يعني اختيارات تصرفي آن) مجبور است تابع تاريخ باشد و اختيار هر آنچه كه غير انسان است تبعي مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

##  اختصاص اختيار تصرّفي به انسان و جامعه و اختيار تبعي به غيرانسان

يك طبقه بندي بين اختيارها بيان شد. گفته شد اختيارها به سه طبقه محوري، تصرفي و تبعي تقسيم مي‌گردد. اختيار محوري يا فاعليت محوري مخصوص حضرت حق جلّت عظمته و اولياء نعم است. به عبارت ديگر مشيّت، شاء و اختيار خداي متعال و اختيار معصومين(علهيم السلام) محوري مي‌شود كه اختيار حضرت حق محور در تكوين و اختيار معصومين (ع) محور در تاريخ است. انسان و جامعه (يعني اختيارات تصرفي آن) مجبور است تابع تاريخ باشد و اختيار هر آنچه كه غير انسان است تبعي مي‌شود. [كد جلسه: 3913]

##  حضور اختيار يك انسان در اختيار ديگري، در جهت پيدايش موجودات تبعي

به بيان ديگر اختيار در آن دستگاه بايد توسعه‌پذير باشد. يعني اختيار انساني در اختيار ديگري حاضر باشد و اختيار اين انسان در اختيار طرف مقابل حاضر باشد كه در واسطه اختيار اين دو انسان موجودات تبعي قرار مي‌گيرند و اين موجودات تبعي از مقوله هاي ابزاري و كلماتي است كه بين اين دو رد و بدل مي‌شود، تا ابزاري كه در عينيت است و محيط آن را براي انسان مي‌سازد، تا نظام ارزشي كه هر انساني در موضع گيري ( احترام و تحقير) نسبت به انسان ديگر بكار مي‌گيرد، حضور اختيار اين انسان در اختيار او و حضور اختيار او در اختيار اين انسان است. حضور اين اختيارات نظام كثرت اختيار مي‌شود. اگر بهم وابستگي اين اختيارات، تعداد موضوعاتش افزايش و كثرتش بيشتر شود وضريب دقت ارتباطش بالاتررود، بايستي « سرعت ، دقت ، تأثير» افزايش پيدا كند. يعني شاخصه توسعه بالا مي‌رود، آن موقع بايد حل مسائل خيلي راحتر باشد هر چند با مسائل جديد و بيشتري نيز دستگاه روبرو خواهد شد. [كد جلسه: 3916]

##  سه عنصر «سرعت، دقت، تأثير» به عنوان شاخصه‌هاي توسعه اختيار در نظام كثرت اختيارات

به بيان ديگر اختيار در آن دستگاه بايد توسعه‌پذير باشد. يعني اختيار انساني در اختيار ديگري حاضر باشد و اختيار اين انسان در اختيار طرف مقابل حاضر باشد كه در واسطه اختيار اين دو انسان موجودات تبعي قرار مي‌گيرند و اين موجودات تبعي از مقوله هاي ابزاري و كلماتي است كه بين اين دو رد و بدل مي‌شود، تا ابزاري كه در عينيت است و محيط آن را براي انسان مي‌سازد، تا نظام ارزشي كه هر انساني در موضع گيري ( احترام و تحقير) نسبت به انسان ديگر بكار مي‌گيرد، حضور اختيار اين انسان در اختيار او و حضور اختيار او در اختيار اين انسان است. حضور اين اختيارات نظام كثرت اختيار مي‌شود. اگر بهم وابستگي اين اختيارات، تعداد موضوعاتش افزايش و كثرتش بيشتر شود وضريب دقت ارتباطش بالاتررود، بايستي « سرعت ، دقت ، تأثير» افزايش پيدا كند. يعني شاخصه توسعه بالا مي‌رود، آن موقع بايد حل مسائل خيلي راحتر باشد هر چند با مسائل جديد و بيشتري نيز دستگاه روبرو خواهد شد. [كد جلسه: 3916]



منابع:

1. كد جلسه: 1351

 عنوان پژوهش: ضروريات و تبيين فلسفي ولايت مطلقه فقيه بر اساس ‌فلسفه تعلق (دوره اول)

1. كد جلسه: 1486

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1487

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1488

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1489

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1490

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1493

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1510

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق

1. كد جلسه: 1665

 عنوان پژوهش: مباحث مقدماتي پيرامون فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره فوق العاده)

1. كد جلسه: 1773

 عنوان پژوهش: زمينه دستيابي به فلسفه اصول روش تنظيم نظام (دوره سوم) نظام ولايت

1. كد جلسه: 1988

 عنوان پژوهش: پرسش و پاسخ علم و ادراك

1. كد جلسه: 1989

 عنوان پژوهش: پرسش و پاسخ علم و ادراك

1. كد جلسه: 2809

 عنوان پژوهش: مباحثي پيرامون مديريت شبكه اطلاعات

1. كد جلسه: 2954

 عنوان پژوهش: اختيار و آزادي در ارتباط با نظام اجتماعي

1. كد جلسه: 3626

 عنوان پژوهش: فلسفه اصول احكام حكومتي

1. كد جلسه: 3644

 عنوان پژوهش: فلسفه اصول احكام حكومتي

1. كد جلسه: 3660

 عنوان پژوهش: فلسفه اصول احكام حكومتي

1. كد جلسه: 3693

 عنوان پژوهش: فلسفه اصول احكام حكومتي

1. كد جلسه: 3830

 عنوان پژوهش: مديريت توسعه فرهنگي

1. كد جلسه: 3913

 عنوان پژوهش: روش تحقيق در مباني علم تغذيه

1. كد جلسه: 3916

 عنوان پژوهش: روش تحقيق جديد (متدها)

1. كد جلسه: 3960

 عنوان پژوهش: بررسي رابطه علم و دين

1. كد جلسه: 3961

 عنوان پژوهش: بررسي رابطه علم و دين